

داکتر ویکتور کارگون

دانشکده سیاست های جهانی دانشگاه دولتی مسکو
پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه

روسیه و افغانستان

(سیر تاریخی ریختیابی سیمای روسیه در افغانستان)

گزارنده : عزیز آریانفر

پروفسور داکتر ویکتور گریگوریویچ کارگون
دبیر بخش مطالعات افغانستان دفتر مطالعات کشورهای خاور
نزدیک و میانه
پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه

روسیه و افغانستان سیر تاریخی ریختیابی سیمای روسیه در افغانستان

گزارنده: عزیز آریانفر

اثر پژوهشی دست داشته به یاری مالی «بنیاد بشردوستانه علمی روسیه» در چهارچوب طرح «سیمای روسیه در جهان معاصر» تدوین گردیده است.

مسکو
2008

دیباچه

افغانستان میان دو قدرت بزرگ روسیه و انگلیس- این است چیزی که تا حد زیادی سرنوشت تاریخی مردم این کشور را [در سده نهم و نهمه نخست سده بیستم-گ.] رقم زده است. در این حال، روسیه- نخست روسیه تزاری و سپس هم روسیه شوروی؛ بازیگر بزرگترین روندهای سیاسی در این کشور بوده است. نقش مبهم و نیز نفوذ روسیه بر همسایه جنوبی اش، سیمای پیوندهای پیوسته دگرگون شونده آن ها، اولویت های سیاست های هر یک از این دو کشور در قبال یک دیگر- همه این سوژه ها در شالوده این رساله گذاشته شده اند.

نویسنده می کوشد بر پایه منابع رنگارنگ- اسناد، یادمان ها، آثار، گواهی های شاهدان عینی، پژوهش های علمی و مواد آرشیوی- سرشت راستین روابط میان دو کشور را (که با مطالبات خشن جیوپولیتیک و منافع امپریالیستی نیروهای متخاصم در منطقه گره خورده و گرانبار گردیده اند)؛ سر از نو بازآفرینی کند.

در درازای دو سده پسین، بازیگران جهانی در این کارزار تعویض گردیده اند- جای روسیه تزاری را- روسیه شوروی و جای بریتانیای کبیر را- ایالات متحده گرفت و سر انجام هم کنون جای همه آن ها را ناتو (هرچند باز هم به رهبری امریکا) گرفته است.

با این همه، افغانستان که همچنان تا به امروز گروگان و قربانی «بازی بزرگ» بوده است، هرگز نتوانسته است فراتر از چهارچوب این «بازی» پا بگذارد. هر چند هم توانسته است هر از چند گاهی دست به مانور بیازد و اردوگاه های با هم رویارو را با یکدیگر بیندازد و با سودجویی های بایسته سیاسی و اقتصادی حیاتی برای خود، به این بازی بپیوندد.

در کتاب دست داشته به روشنی این اندیشه پرداز گردیده است که بخشی از مسوولیت فاجعه افغانستان را «بازیگران بزرگ» بازی بزرگ، که هم در گذشته و هم امروز چونان «نکوکاران» و «یاری دهندگان» به مردم خسته از جنگ های بی پایان این کشور، نقش بازی کرده و می کنند، بر دوش می کشند.

کتاب برای تاریخدانان، کارشناسان روابط بین الملل، استادان و دانشجویان نهادهای آموزشی رشته های علوم انسانی و همه شیفتگان تاریخ مناسبات میان روسیه و افغانستان در نظر گرفته شده است.

فهرست

سخن

..... گزارنده

.....

.....

پیشگفتار

.....

.....

.....

بخش نخست

افغانستان

:

گروگان

بازی

بزرگ.

.....

.....

1.1.	روسیه در برابر انگلستان: مرحله نخست
1.2.	جنگ دوم انگلستان و افغانستان و سیاست های روسیه
3.1.	افغانستان- دولت بسته

بخش دوم.

روسیه شوروی و افغانستان: دور دوم بازی بزرگ

1.2.	نخستین گام ها در مسیر نو
2.2.	ادامه «بازی بزرگ»
3.2.	مسکو افغانستان را از آسیای میانه می راند
2.4.	تلاش برای صدور انقلاب و جنبش باسماچیان. موقعیت کابل
2.5.	شوروی و افغانستان: برپایی دشوار همسایگی نیک
2.6.	مسکو و بحران سیاسی در افغانستان، 1929
2.7.	روابط شوروی و افغانستان در دوره استبداد در افغانستان

بخش سوم.

	در راه همکاری و
1.3.	سمتگیری به سوی شوروی

2.3.	حسن	همجواری	و	همکاری	در	عمل
.....
3.	رییس	جمهور	محمد	داوود	و	شوروی
.....
.....
.....
.....

زندگینامه فشرده پروفسور کارگون

ویکتور گریگوریویچ کارگون از فارغان انستیتوت زبان های خارجی وابسته به دانشگاه دولتی مسکو (لومونوسف) است که آن را به سال 1968 به پایان رسانده است. او به سال 1975 از رساله دکتری خود در موضوع «بحران اجتماعی و سیاسی در افغانستان در اواخر سال های دهه بیست سده بیستم» دفاع کرد.

کارگون در سال 2000 با دفاع از رساله علمی «تشکل و تحول نظام سیاسی افغانستان معاصر» به گرفتن دکتری علوم تاریخ نایل آمد.

کارگون نزدیک به دو صد اثر علمی به شمول پنج عنوان کتاب در زمینه مسایل افغانستان و کشورهای منطقه خاورمیانه و آسیای میانه دارد. او در بسیاری از کنفرانس ها، سیمینارها و سمپوزیم های علمی بین المللی سخنرانی و در رسانه های گروهی در بسیاری از گفتگوها، میزهای گرد و کناش ها شرکت ورزیده است.

او سر از 1966 برای مقاصد علمی- پژوهشی به گونه منظم از افغانستان بازدید می نماید و با دانشمندان و سیاستمداران افغانی و نیز با خاورشناسان امریکا، اروپای باختری و آسیای میانه تماس هایی دارد.

پروفسور داکتر کارگون، کنون گرداننده **دفتر مطالعات افغانستان** بخش کشورهای خاور نزدیک و میانه پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه است.

سخن گزارنده

پیشگفتار

پس از رویدادهای ویرانگر و در واقع انقلابی سال های دهه 1990، روسیه شانه های خود را تکان می دهد و آغاز به موضعگیری چونان یک قدرت بزرگ که به گونه فزاینده پویاتر بر سیاست های جهانی تاثیر می دازد، می کند.

کامیابی روسیه در صحنه بین المللی تا حد زیادی بسته به آن است که گردانندگان و باشندگان کشورهای بزرگ و کوچک چگونه آن را تحویل می گیرند. در کل، سیمای هر کشوری در بیرون از مرزهای آن بر پایه ارزیابی از خود آن کشور (برای مثال؛ چونان یک کشور دوست، دشمن، دردسر آفرین، بی ضرر و نیز مهمترین پارامترهای آن کشور مانند نهادها و مقولات آن- نظام دولتی آن، ساختار، سرشت رژیم حاکم، سیاست های داخلی و خارجی این رژیم، مردم آن و مقولات گوناگون اجتماعی و حرفه یی، شیوه زندگی، فرهنگ، تاریخ روابط با همسایگان و دیگر کشورها، روانشناسی ملی و توانمندی های آن مانند: نظامی، اقتصادی، فرهنگی و...) پرداز می گردد.

بنا بر این، بازتاب سیمای هر کشوری در بیرون از مرزهای آن، مکانیسم بس پیچیده، چند وجهی و چند سطحی است که مدارها و خصلت خود را در بستگی از دگرگونی روندهای درونی و بیرونی توسعه جامعه و اولویت بندی سازه های اصلی این مکانیزم تغییر می دهد.

پیوندهای تاریخی میان روسیه و افغانستان تاثیر برجسته یی بر روند پرداز سیمای روسیه در افغانستان برجا گذاشته اند. این پیوندها بس ناهموار بودند و پیوسته سرشت خود را در مراحل گوناگون توسعه خود تغییر می دادند. پیوندهایی که منوط به اوضاع مشخص بین المللی و نیز تغییر رژیم، نه تنها در روسیه، بل که نیز در افغانستان و به همین گونه، مشی سیاست های خارجی هر دو کشور بوده است.

در درازای تاریخ [معاصر و نوین-گ.] از آغاز سده نهم، سیاست روسیه (پس از آن هم شوروی) در قبال همسایه جنوبی اش به پیمانه بسنده تهاجمی بوده است. هنگامی که روسیه می کوشید

با شیوه های گوناگون، تا مرز کارگیری از نیروی نظامی بر افغانستان نه تنها نفوذ، بل نیز حتا الگوی توسعه خود را تحمیل کند.

در بیشتر موارد، این امر رویاروی سنت ها و منافع ملی افغانستان قرار می گرفت. در این حال، روسیه (پسانتر-شوروی) گاهی با اعلام نیات نیک و گاهی هم در واقع با پیروی از همین الگو، هر از چند گاهی با افغانستان روابط خوب حسن همجواری (همسایگی نیک) با انجام همکاری های سودمند دو جانبه برپا می کرد و به آن کشور کمک های همه جانبه ارائه می کرد و این گونه سمپاتی و حتا دوستی افغان ها را به دست می آورد.

درست تا چند دهه پیش، تصور معین افغان ها از روسیه (شوروی) تنها از دید گردانندگان افغانستان و پیرامونیان آن ها بود. یعنی از دید چند مقام رسمی انگشت شمار که به طور مستقیم با گردانندگان روسیه (شوروی) رو به رو می شدند و مشی سیاست خارجی و افکار عامه را شکل می دادند. دلیل این کار این بود که تماس ها میان روس ها و افغان ها تنها از طریق نمایندگی ها و هیات های دیپلماتیک در چهارچوب مناسبات رسمی بین دولت ها انجام می شد، زیرا اشکال های دیگر تماس ها را زمان دارازی نمی شد با کسی برپا نمود.

حتا هنگامی که در اوایل سال های دهه بیستم سده بیست، نخستین کارشناسان شوروی به کابل آمدند و برای نخستین بار دانشجویان نظامی افغانی به شوروی پیشین رفتند، هر دو گروه زندگی نسبتا بسته و منزوی یی را پیش می بردند و تقریبا هیچ ارتباطی با مردم بومی نداشتند. بنا بر این، تصور نخبگان حاکم افغانستان از شوروی بیشتر دارای بار ذهنی بود که البته هم بر نگرش مردم بومی نسبت به آن و هم بر سیاست کابل در قبال همسایه شمالی اش تاثیر داشت.

به هر رو، در دوران معاصر، طیف نسبتا گسترده یی از مجاری اند که از راه آن ها تصویر یک کشور در بیرون از مرزهای آن شکل می گیرد- بازدیدهای رسمی در همه ترازها، تبادل هیات های نمایندگی، همکاری های چند سطحی و چند جانبه، مواد رسانه ها، از جمله تبلیغاتی و روابط شخصی دانشجویان و کارشناسان در کشورها، گردشگری، برگزاری نمایشگاه ها، راه اندازی جشنواره ها و روزهای فرهنگ و ...

با این هم، آن چه مربوط به روسیه و افغانستان می گردد، همه این چیزها تنها پس از جنگ جهانی دوم، هنگامی که سر از سال 1955، روابط نزدیک اقتصادی و نظامی میان دو کشور برقرار شد، ممکن گردید. تا این زمان، روسیه (شوروی) برای توده های گسترده مردم کمتر آشنا بود و به دلیل عطالت تفکر قدیمی و در

تصور پادشاهان افغانستان، روسیه - یک کشور بزرگ، اما دور دست و خشن و ستیزه جو می نمود و برای بسیاری هم یک کشور دشمن.

چنین تصویری، بی تردید، همچنین زیر تاثیر تبلیغات کشورهای محاصم با روسیه (شوروی) در سده نهم و اوایل سده بیستم - انگلستان و سپس هم آلمان و امریکا شکل می گرفت. این در حالی بود که روسیه (شوروی) با آن ها رفتار همانندی داشت.

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر روابط دو کشور با یکدیگر - داشتن مرز مشترک دراز میان دو کشور بود. از یک سو، این مرز امکانات مراودات و همکاری ها را تسهیل می بخشید و از سوی دیگر، نزد افغان ها احساس پریشانی پیوسته و ترس از قربانی گستره جویی های اقتصادی، نظامی - سیاسی و ایدئولوژیک شدن را بر می انگیخت و نیز به دلهره از تهدیدهایی می افزود که زمانی با سیاست های استعماری روسیه تزاری زاییده شده و با تهاجم سپاهیان شوروی در ماه دسامبر سال 1979 و در پی آن اشغال کشور، نقض در واقع حاکمیت ملی و مبدل ساختن آن به یکی از ماهواره های شوروی، پا گرفته بود.

مرز مشترک شوروی و افغانستان، ویژگی دیگری هم داشت - در دو سوی این مرز، گروه های همتبار - تاجیک ها، ازبیک ها و ترکمن ها بود و باش داشتند. هر چند هم شگفتی بر انگیز می نماید، مگر، این هم مرز بودن، این گروه های همتبار را به هم نزدیک نمی ساخت، بل از یک دیگر جدا می ساخت.

علت آن، از دید ما، ساختارهای اجتماعی گوناگون، تراز و مهمتر از همه راه و شیوه زندگی و روانشناسی متفاوت ملی بود و با آن که در سال های دشوار و خشن استقرار حکومت شوروی در آسیای میانه و در پی آن سرکوبگری های استالینی؛ صدها هزار نفر از ازبیک ها، ترکمن ها و شمار کمتری هم از تاجیک های شوروی به افغانستان نزد توده های همتبار و خویشاوند خود در هر دو سو مرز گریختند، با آن هم با یک دیگر نزدیک نشدند: باشندگان آسیای میانه از سوی افغان ها به عنوان برادران همتبار پذیرفته نشدند، بل که با آنان چونان شوروی هایی برخورد می شد که در دیار «بیخدایان» (در سرزمین کافران - شوروی ها) زیسته بودند و با ایشان از دیدگاه روحی بیگانه بودند.

افزون بر این، سال ها بعد، در دوره پس از جنگ [جهانی دوم - گ.]، بسیاری از افغان ها، با آن ها با سوء ظن و بی اعتمادی بزرگ نسبت به روس ها و دیگر سلاوی ها می نگریستند. زیرا روس ها و سایر سلاوی ها به مذهب و ایمان خود خیانت نورزیده بودند، در حالی که بر خلاف، باشندگان آسیای میانه - «مسلمانان پیشین» آیین خود را از دست داده و باخته بودند.

... و به محض این که شوروی فرو پاشید و بر ویرانه های آن، کشورهای مستقل ملی در آسیای میانه پدید آمدند، روند نسبتاً تند نزدیکی باشندگان این کشورها با اقلیت های تباری خویشاوند شان در افغانستان و به طور کلی با افغان ها آغاز گردید. این نزدیکی، به ویژه تنگاتنگ تر، عمدتاً بنا به دلایل سیاسی، میان تاجیک ها در هر دو سوی مرز آغاز شد. در این باره تراز بالای همکاری های اقتصادی، بازرگانی و فرهنگی میان آن ها گواهی می دهد. با آن که در افغانستان، تاجیک های آسیای میانه یی را بیشتر بنا به عادت دیرینه از سر نیکخواهی «شوروی» (که به گونه یی با روس ها یکی انگاشته می شوند)، می نامند، با آن هم، آن ها همچون نمایندگان یک کشور دوست و همسایه تباری نزدیک، اما باشندگان یک کشور مستقل پنداشته می شوند.

بر روسیه، که بر خلاف دولت ها و مردم آسیای میانه، به پنداشت افغان ها، مسوولیت تراژدی سال های دهه 1980، را بر دوش می کشد، است که تلاش بسیاری را برای احیای [موقف-گ]. [همسایگی نیک (حسن همجواری) با افغانستان به خرج دهد تا حیثیت از دست رفته «دوست مردم افغانستان» را که شوروی پیشین نه بی دلیل در بهترین دوره های تاریخ روابط دو جانبه، مدعی آن بود، [مگر با رویدادهای سال های دهه هشتاد سده بیستم، از دست داد-گ]. اعاده کند.

بخش نخست

**افغانستان : گروگان «بازی بزرگ»
روسیه در برابر انگلستان : مرحله نخست
جنگ دوم افغان و انگلیس و سیاست روسیه
افغانستان- دولت بسته و منزوی**

1.1. روسیه در برابر بریتانیا: مرحله نخست:

تاریخچه برپایی و توسعه روابط میان روسیه و افغانستان¹ به چندین سده باز می‌گردد. نخستین سفارت روس در سده پانزدهم

¹. پروفیسور کارگون این نبشته را از ص. 12 کتاب «شوروی و کشورهای خاور: روسیه و افغانستان» به ویرایش پروفیسور یوری گانکوفسکی فقید برگرفته است. متن کامل جمله او که در ص. 110-111 کتاب **روسیه و خاور** (گوشه‌هایی از تاریخ مناسبات روسیه با ایران و افغانستان)، نوشته گروهی از دانشمندان روسی، ترجمه آریانفر، بنگاه انتشارات چاپ انتشارات «میوند»، 2003، پیشاور، نیز آمده است؛ چنین است: «نخستین تماس‌های سیاسی روسیه - «افغانستان» به سده پانزدهم - دوره فرمانروایی کنیاز (سردار - شهزاده) بزرگ ایوان سوم - بر می‌گردد. در آن زمان، بخش بزرگ سرزمینی که اکنون به نام افغانستان یاد می‌گردد، در گستره دولت تیموریان شامل بود. در نیمه نخست سال‌های دهه شصت سده پانزدهم، نخستین سفارت روسی به هرات - یکی از شهرهای مهم دولت تیموری آمد. این رخداد را می‌توان سر آغاز گسترش مناسبات سیاسی و اقتصادی روسیه - «افغانستان» شمرد.»

روشن است که تیموریان امپراتوری بزرگی را به میان آوردن بودند که تقریباً سراسر فلات ایران (ایرانستان) را می‌پوشانید و حتی بر سرزمین‌های «ان ایرانی» (بیرون از فلات ایران) نیز فرمان می‌راندند. از این رو، تاریخ آن برهه هرات را باید زیر داریست تاریخ کل سرزمین ایران (فلات ایران) بررسی کرد. نه افغانستان که در آن هنگام چونان یک دولت وجود نداشت.

پیداست، همین‌گونه، امپراتوری درانی را که پس از فروپاشی امپراتوری نادر افشار به دو بخش خاوری و باختری، پدید آمد؛ نیز نمی‌توان «افغانستان» خواند. در واقع، مرزهای امپراتوری درانی بیشتر با مرزهای خراسان تاریخی - هر چند هم نه به گونه کامل - همخوانی داشت و کشور افغانستان کنونی تنها بخشی از آن است نه کل آن. از سوی دیگر، پس از فروپاشی امپراتوری درانی، با بر افتادن زمان شاه ابدالی با کارروایی‌های انگلیس از پشت پرده، سرزمین‌های برجا مانده از این امپراتوری به چند «خان نشین» و «سردار نشین»، «میر نشین» و «بیگ نشین» تقسیم گردید که در ادبیات سیاسی جهان بیشتر به نام «سردارنشین‌های افغانی» شناخته می‌شوند. از همین رو، این تاریخ را سر آغاز مناسبات روسیه و «افغانستان» شمردن درست نیست.

هرگاه سخن بر سر روابط روس و ایران باشد، این رشته سر درازی دارد و به گفته روانشاد جمالزاده پیشینه چند هزار ساله دارد [و به سپیده دم

تاریخ مکتوب می رسد.] برای به آوردن آگاهی های بایسته در زمینه نگاه شود به: کتاب بی مانند «تاریخ روابط روس و ایران»، محمد علی جمالزاده، بنیاد انتشارات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، 1372.

مگر، هرگاه منظور از نخستین تماس میان روس ها و افغان ها (پشتون ها) باشد، باید گفت که به گمان غالب نخستین پشتون (رجل سیاسی پشتون) که با روس دیدار نموده بود، میرویس خان هوتکی بود که در سفر اصفهان خود با اسراییل اوری (یهودی) سفیر روسیه مذاکره نموده بود. درست روشن نیست که ابتکار این دیدار با کی بوده است؟ میرویس خان یا سفیر روسیه. مگر چیزی که روشن است این است که در آن هنگام هم پتر کبیر و هم میرویس خان هوتکی برنامه هایی در قبال ایران داشتند. روشن است میرویس خان با توجه به نابه سامانی ها و نا بهنجاری های حکومت مرکزی ایران می خواست سراسر کشور را به تصرف بیاورد.

میرویس خان در این دیدار اسراییل اوری - سفیر روسیه را از برنامه های خود آگاه ساخت و سفیر روسیه نیز به او در پیاده سازی برنامه های که تسخیر سراسر ایران بود، قول مساعدت داد.

آن چه مربوط به برنامه های پتر کبیر می گردد، آقای هوشنگ مهدوی در کتاب *تاریخ روابط خارجی ایران* در ص. ص. 133-134 در این باره چنین می نگارد: «پتر کبیر که از ضعف داخلی ایران آگاه شده بود، در مقاصد خود مبنی بر دست اندازی به ایالات در قفقاز و ساحل جنوبی بحر خزر مصمم تر گردید لیکن شتاب را مقرون به صلاح ندانست و قبل از امضای عهدنامه لازم دید از وضع داخلی ایران اطلاعات دقیق کسب و اطلاعاتی در باره اوضاع سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی ایران تحصیل نماید. به این جهت، در ژوئیه 1716 سفیری به نام آرتمی (ارتیوم) ولینسکی را که مرد باهوش و دانایی بود، با اختیارات تام برای امضای عهدنامه به اصفهان فرستاد تا زمینه را برای تجاوزات آینده دولت روسیه مهیا سازد.

ولینسکی در 25 ماه مارچ 1717 به اصفهان رسید و به حضور شاه حسین بار یافت و پس از مذاکراتی در 12 اوت (اگست) آن سال قرار دادی با فتح علی خان داغستانی امضاء کرد که به موجب آن حقوق گمرکی و نوع جنس کالاهایی که تجارتش بین دو کشور مجاز بود تعیین شد و دولت روسیه اجازه یافت در رشت کنسولگری دایر نماید.

ولینسکی در سپتامبر 1718 به روسیه مراجعت کرد و گزارش مفصلی در باره ضعف داخلی که از جانب افغان ها این کشور را تهدید می کرد به تزار روسیه داد که وی را در مورد تجاوز به ایران مصمم تر نمود. سفیر روسیه در گزارش خود نوشته بود:

«تصور می کنم نابودی و اضمحلال نهایی ایران نزدیک باشد. هرگاه سلطان جدیدی به تخت سلطنت ننشیند و وضع این کشور را بهبود ندهد در همه جا انقلاب و اغتشاش روی خواهد داد و جایی نخواهد ماند که از آتش انقلاب مصون بماند. با این که جنگ فعلی با سوئد مشکلاتی برای ما تولید می کند ولی به علت ضعف ایران می توانیم بدون هیچ ترس مخاصمات خود را علیه آن دولت شروع کنیم.

به عقیده من یک گروه کوچک سرباز برای تصرف قسمتی از خاک ایران و ضمیمه آن به امپراتوری روسیه کافی است ولی برای گرفتن نتیجه مثبت باید از موقعیت مناسب استفاده شود، زیرا هرگاه در آینده تشکیلات این کشور در اثر مساعی پادشاه جدیدی منظم گردد، آن وقت وضع به کلی تغییر خواهد کرد».

در زمان پادشاهی ایوان سوم از هرات-پایتخت تیموریان بازدید کرده بود. تاریخنویسان نشاندهی می کنند که این ماموریت برای «ابراز مهر و آرزومندی نیک» آمده بود که از سوی ابو سعید- والی هرات که به گواهی سمرقندی- تاریخدان سرشناس سده پانزدهم میل به برپایی مناسبات دوستانه با روسیه² بود، با شکوه استقبال شد.

این تمایل، با بازدید متقابل **سفیران هرات**³ در 1490 به کشور مسکو تحکیم یافت و هر چند در آن دوره، هنوز بستر بایسته یی برای برپایی روابط پایدار میان دو کشور هموار نگردیده بود، این تماس ها را می توان به عنوان تلاش هایی برای آشنایی و شناختن یکدیگر و گسترش دادن شناخت خود در باره جهان پیرامون، و تنیدن پیوندهای بازرگانی ارزیابی کرد.

تلاش های نوی برای برپایی روابط دوجانبه به سال 1533، هنگامی که **خواجه حسین** با استوار نامه (اعتماد نامه) و پیشنهاد «دوستی و برادری» از سوی ظهیر الدین محمد بابر- بنیادگذار امپراتوری مغول های⁴ اعظم از کابل⁵ به مسکو آمد، به راه انداخته شد.⁶

با این که این گونه تماس های یک باری، هنوز شالوده زمینه برای برپایی مناسبات پایدار آینده را نگذاشته بودند، در حافظه تاریخی گردانندگان (روشن است نه مردم) دو سرزمین نسبت به یک دیگر می توانستند خاطرات نیک و نیات خوبی را بر جا بگذارند. شاید نقش بزرگی را در آن برهه پیوندهای

آن چه مربوط به مناسبات روسیه با «افغانستان» می گردد، باید یاد آور شویم که در این جا نمی توان با آقای کارگون و همین گونه روانشاد گانکوفسکی همنا بود. زیرا در نوشته شان خلط میحث رخ داده است. هر چند هم گانکوفسکی افغانستان را به شکل مشروط «افغانستان» نوشته است.

به هر رو، از دید گزارنده، بهتر می بود هرگاه بازدید هیات روسی از هرات در نیمه دوم سده پانزدهم را چونان «بازدید هیات دیپلماتیک روسی از امپراتوری تیموریان- شهر هرات، که کنون در سرزمین افغانستان واقع است»؛ می نگاشتند.-گ.

². روسیه و افغانستان، مسکو، 1989، ص. 12 .

³. چنین بر می آید که همین نمایندگان هرات، نخستین کسانی باشند که از خاور ایران- سرزمین کنونی افغانستان به روسیه رفته باشند و این بیخی طبیعی هم است که باید چنین می بود. زیرا درست هرات در آن برهه تاریخ، نزدیک ترین شهر بزرگ خاور فلات ایران به روسیه بود.-گ.

⁴. بابر از ترک های آسیای میانه بود که برای به دست آوردن مشروعیت، خود را به دروغ از نوادگان امیر تیمور کورگانی و به همین ترتیب چنگیز خان مغول می خواند و جا می زد. از همین رو هم، امپراتوری بابری هند به امپراتوری مغولی هند شهرت یافته است. عین ترفند را نیز زمانی امیر تیمور کورگانی با پیوند زنی شجره خود با چنگیز خان به کار بسته بود.-گ.

⁵. در آن هنگام پایتخت بابر در کابل بود.-گ.

⁶. همان جا.

بازرگانی میان دو طرف، به ویژه پس از استیلای راه آبی ولگا-کسپین و برپایی روابط میان دولت مسکوی و پارس (دولت صفوی)، که هرات و قندهار در ترکیب آن شامل بود، بازی کرده بود. در آینده، در سده هفدهم، میان بازرگانان دو کشور، بازرگانی پر جوش و خروشی از راه آستراخان و آسیای میانه به راه افتاد.⁷

... و در این دوره، تلاش هایی برای برپایی پیوندهای دائمی میان دو کشور صورت گرفت. در همین بستر، به سال 1642، نادر محمد- فرمانروای بلخ، هیاتی را به سرپرستی کسی به نام **حاجی ابراهیم** به مسکو فرستاد. تزار میخائیل فئودروویچ در پاسخ پیشنهاد «دوستی و محبت» و نیز افزایش بازرگانی نمود.

چندی بعد، سفارت پازوخین (Pazukhin) به آسیای میانه، بلخ و سپس هم متصرفات فرمانروایان مغولی هند گسیل گردید که در بلخ با پذیرایی گرمی رو به رو گردید. در سال 1675، یوسف قاسمف- سفیر تزار الکسی میخائیلویچ از راه بلخ به سوی هند، گذشت.⁸

در پی او، سفیر خان بلخ- سبحان بهادر قلی، با پیشنهاد برپایی مناسبات دوجانبه به مسکو رفت. تزار مسکو به این ایده با گرجوشی برخورد.

روابط بعدی مسکو با کشورهای آسیای میانه و جنوبی، به پیمانۀ بزرگ در راستای گسترش بازرگانی بودند. در عین زمان، گردانندگان مسکو، با دقت رخدادها را در این منطقه پیگیری می نمودند- جایی که مبارزه میان مغولان اعظم هند و دولت صفوی پارس پایان نمی یافت. در آن هنگام، قبایل پشتون جنوب و خاور افغانستان در ترکیب هر دو امپراتوری شامل بودند. در آینده، برنامه های مسکو در منطقه با گسترش امپراتوری

⁷. این موضوع در ص. 111 کتاب **روسیه و خاور** چنین آمده است: «تصرف خان نشین های قازان و آستراخان، در میانه های سده شانزدهم (هنگام فرمانروایی ایوان مخوف- چهارم)، به شمار مسلمانان باشنده در روسیه افزود و راهیابی مستقیم کشور به دریای خزر و قفقاز شمالی را تامین و برای پیشروی آتیه روسیه به آن سوی ولگا-به عمق آسیا و تحکیم تماس های بازرگانی- اقتصادی با کشورهای این بخش جهان از جمله با افغانستان (که در آن برهه در ترکیب امپراتوری مغولان و صفویان شامل بود)، زمینه سازی کرد. آستراخان به بزرگترین مرکز بازرگانی و انباشت کالا مبدل گردید- جایی که هر ساله صدها بازرگان و سوداگر از ایران، آسیای میانه، افغانستان و هند می آمدند. شمار بسیاری از سوداگران روسی از آستراخان به این کشورهای دور دست رهسپار می گردیدند.

⁸. این موضوع در ص. 111-112 کتاب روسیه و خاور، چنین آمده است: «به سال 1669- ب. پازوخین سفیر و بازرگان روسی، از راه خان نشین خیوه و امارت بخارا به مقصد یافتن راه های کوتاه، ایمن و آسان بازرگانی میان روسیه و مغولان اعظم از شمال افغانستان بازدید کرد.»- گ.

عثمانی به خاور که منافع روسیه را در مرزهای جنوبی آن تهدید می کرد، همراه بود.

اشغال بخشی از خاک ایران از سوی ترک ها در 1727 و افتادن جنوب افغانستان به دست قبایل پشتون، پتر کبیر را بر انگیخت تا تماس هایی را با نمایندگان اشرف هوتکی- خان پشتون که بر اصفهان فرمان می راند، برپا نماید. در نتیجه گفتگوهای⁹ روسیه و افغان ها سازشنامه (نوعی عهدنامه) یی¹⁰ را امضاء

⁹. یوری گانکوفسکی،... ص. 20.

¹⁰. متن این سند در کتاب *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران*، نوشته سعید نفیسی، تهران، 1376، جلد اول، ص. ص. 3360-356 آمده است. در چاپ نخست این کتاب، سال 1355 سند در ص. 292-295 آمده است که غبار نیز آن را در 331-332 جلد اول *افغانستان در مسیر تاریخ* آورده است. تاریخ عقد این عهدنامه 13 فروری 1729 است.

در متن کتاب، آقای کارگون چنان نماینده اند که گویا اشغال بخشی از سرزمین های ایران از سوی ترکیه و افتادن جنوب افغانستان به دست قبایل پشتون، پترکبیر را به برپایی تماس هایی با اشرف افغان که بر تختگاه اصفهان فرمان می رانده است، بر انگیخته باشد! آن هم در 1727 ! (پتر کبیر در 1725 درگذشته بود) روشن است نمی توان با چنین دیدگاهی که پیوسته از سوی برخی از تاریخ نویسان روسی ارائه می گردد، سری از سازگاری تکان داد.

این تنها آقای کارگون نیستند که چنین چیزی را می نویسند. شماری بسیاری از پژوهشگران روسی کوشیده اند تا لشکرکشی آزمندانه و ناروای پتر را به قفقاز را ناشی از تجاوزات ترکیه و سوءنیت آن کشور نسبت به ایران پس از یورش افغان ها به اصفهان و از هم گسیختن شیرازه دولت شاه حسین صفوی قلمداد کنند. به گونه مثال، پروفیسور ولودارسکی در ص. ص. 29-30 کتاب *«شوروی ها و همسایه های جنوبی شان ایران و افغانستان»*، ترجمه آریانفر، 2001، پیشاور؛ می نگارد: «سترده شدن امپراتوری صفوی از نقشه سیاسی خاورمیانه و نزدیک، تعادل قوا در در منطقه را برهم زد و موج تجاوزات تازه ترکیه را در پی داشت. سلطان احمد اول، برچیده شدن گلیم سلطنت صفوی را به عنوان چراغ سبزی برای گسترش سیطره خود بر سراسر ماورای قفقاز می پنداشت که این عامل پتربورگ را به شدت نگران گردانیده بود. به این علت، روسیه تصمیم گرفت به ایران در برابر ترکیه که به غرب آن کشور تجاوز کرده بود، کمک نظامی نماید.

سپاه روس آغاز به لشکرکشی به سوی پارس نمود و بر کرانه های دریای کسپین از دهانه رود تریک تا دهانه رود اترک سلطه خود را قائم ساخت. اقدامات قاطعانه روسیه، ترک ها را وادار ساخت از برنامه های گسترده خود در ایران دست بکشند. سپاهیان روس 12 سال از 1724-1736 در خاک ایران تا زمانی ماندند که در ایران دولت مرکزی نوی به ریاست نادر افشار به میان آمد و توازن قوا در خاور میانه و نزدیک دوباره احیا گردید.»

این پندار از ریشه ناسخته و نادرست است. لارنس لکهارت در فصل های هفدهم تا بیست و یکم کتاب *«ایام تسلط افغان ها در ایران»*، به تفصیل و با آوندهای استوار، ناروا بودن یورش پتر به ایران را که تجاوزات ترکیه را در پی داشت، ثابت می سازد. هر چند شیخ الاسلام متعصب ترکیه

و شمار دیگر از تندروان و تنگ نگران از همان آغاز، پس از بازگشت دری افندی از اصفهان، هوادار جنگ با ایران و حتا قتل عام مردم آن بودند؛ مگر موقف شایسته و خردمندانه داماد ابراهیم - نخست وزیر دانشمند و دور اندیش ترکیه که تاثیر بس بزرگی بر سلطان داشت و از پیامدهای سنگین اشغال ایران، نیک آگاه بود، زمان درازی جلو آن ها را گرفته بود و ترکیه تنها پس از آن به ایران تجاوز کرد که روس ها به گونه قطعی پا به کارزار نهاده بودند.

البته، درست است که با آغاز یورش افغان ها بر اصفهان، «ترکیه به تاثیر گذاری خود در منطقه افزوده بود و بسیاری از شهروندان قفقاز در ظاهر حاکمیت سلطان ترکیه را به رسمیت شناختند؛ چون سورخای خان - قاضی کرموک و حاجی داوود بیک لزگی که به سال 1721 شیروان را اشغال کردند و هنگام تاراج شماخی نزدیک به سه صد بازرگان روسی را کشتند. مگر، این کار یک رویداد طبیعی در قفقاز بود که خان های آن، هر از چند گاهی وفاداری خود را نسبت به روسیه، ایران و ترکیه تغییر می دادند و این نمی توانست بهانه یی برای لشکر کشی پتر به قفقاز گردد.

به هر رو، پتر به سال 1721 با به پایان رسانیدن جنگ بیست ساله با سوئدن، به گورنر آستراخان (هشترخان یا حاجی طرخان) دستور داد همه آنچه را که برای لشکر کشی به قفقاز لازم است، آماده سازد. او در ماه جون 1722 با رسیدن به استراخان، مانیفستی را اعلام کرد که در آن به چند زبان آمده بود که روسیه در برابر شورشیان پیش از همه به مقصد دفاع از شهروندان روسی و منافع بازرگانی آنان در منطقه برآمد می کند.» (نگاه شود به ص. ص. 66 و 67 کتاب *روسیه و خاور*، ترجمه آریانفر)

«پتر در جولای 1722 به سوی پارس لشکر کشید. او 22000 سپاهی را با کشتی ها به مصب رود تریک پیاده کرد. همروند با آن، 9000 سپاهی سوار به او پیوستند. در ماه اگست سپاهیان روس در بند را بدون جنگ گرفتند.»

لکهارت در ص. 207 *ایام استیای افغان ها در ایران* به نقل از کتاب «یادداشت های پتر کبیر»، «تاریخ پتر کبیر» و جلد هژدهم «تاریخ روسیه» نوشته سولویف می نگارد: «پتر و لشکریانش در 18 یا 29 جولای 1722 در هشترخان به کشتی نشستند. این ناوگان که از 274 کشتی مرکب بود، به فرماندهی آپراسکین - امیر البحر (دریابد) کل قرار داشت. قوای روس از 22000 پیاده نظام و 20 هزار قزاق و 22000 قلمق و 30 هزار تاتار و 5000 ملوان تشکیل می شد. اندکی پس از عزیمت این بجزیه 9000 سوار از قسمت سپاهی داوطلب و تعدادی قزاق تحت فرماندهی جنرال ویتیرانی از طریق زمین راهی شدند.»

ترجمه اعلامیه پتر از آلمانی در ص. ص. 175-177 کتاب «*تاریخ روابط روس با ایران*» نوشته جمالزاده، تهران، 1372 آمده است.

چیزی که روشن است، نه تجاوزات ترکیه، بل گستره جویی جغرافیایی و جهانستانی و جهانگشایی و راهگشایی به سوی هند و گسترش بازرگانی و...، دلیل اصلی لشکرکشی پتر به قفقاز بوده است. پیش زمینه این کار هم بهره برداری ابزاری از وضع نا بهنجار ایران در اثر حمله افغان ها به اصفهان بوده است. به گونه یی که در ص. 67 کتاب *روسیه و خاور* می خوانیم: «...شاه حسین صفوی در آستانه واژگونی، سه بار سفیرانی را برای دریافت کمک به روسیه فرستاده بود. بر پایه گفتگوهای هابی که با نمایندگان او پیش می بردند، این کشور می بایست در بدل کمک لشکری، شماری از شهرها و استان ها را که در کرانه های باختری کسپین

واقع بود، به روسیه واگذار می شد. هنوزی که شاه حسین در پایتخت به محاصره کشیده در برابر افغان ها مقاومت می کرد، ارتش روسیه نبرد را با حکمرانان داغستان در گردو بر دربند پیش می برد.»

به هر رو، به گونه یی که روانشاد نفیسی در ص. 113 تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران نوشته است، «...پتر کبیر به بهانه پشتیبانی از پادشاهی صفوی، بنای دست اندازی به خاک ایران را گذشت و در ماه های می و جون، از راه رود ولگا به نیژنی نوگورود و از آن جا به آستراخان رفت و از راه خشکی و دریا به شهر دربند حمله کرد» و با سپاهی نزدیک به صد و شش هزار نفری پیاده و سوار و دریانورد، آن جا را فتح کرد ولی چون بیم قحطی می رفت، به آستراخان بازگشت و در بین راه، دژی به نام «سویتوی کرسست» (صلیب مقدس- چلیپای مقدس) بنا کرد. ولی ستونی از لشکریان خود را مامور گرفتن گیلان کرد و در نوامبر 1722 شهر رشت و در جولای 1723 باکو تسلیم شدند.

در ادامه، در کتاب **روسیه و خاور** در زمینه می خوانیم: «در اکتبر 1722 هنگامی که دیگر بخش بزرگ ارتش روسیه به آستراخان بازگشت، پتر از قنسول روس در باره آن آگاهی یافت که گیلانی ها خواهش می کنند، که سپاهیان روسی را برای دفاع از استان از آشوبگران بفرستد. به دستور پتر، دو گردان به فرماندهی سرهنگ شیپف رشت را گرفتند و با پیروزی های متناوب اندیشه های جاه طلبانه حاکمان بومی را که به خاطر اداره مستقلانه گیلان می کوشیدند، در هم کوبیدند.» (همان جا ص. 68)

«تقریباً همروند با این رخدادها، پیک سقوط اصفهان و سپردن تاج و تخت شاهی و کلیدهای شهر به سرکرده افغان ها- محمود از سوی شاه حسین رسید. شاه در آستانه تسلیمی، سفیری را نزد پتر به آستراخان با خواهش کمک و پیشنهادهایی در باره اتحاد لشکری فرستاد. مگر امپراتور مقارن این زمان دیگر به سان پتربورگ باز گردیده بود و سفیر ناگزیر گردید به دنبال او برود. در ماه سپتامبر 1723 قرار داد روسیه و ایران عقد گردید که سازگار با آن ایرانیان وعده دادند به خاطر کمک در احیای حاکمیت شاهان قانونی صفوی و پایان دادن به شورش ها، باکو دربند، و نوار کرانه یی کسپین را با استان های ابریشم خیز گیلان مازندران و آستراباد به روسیه واگذار گرداند.» (همان جا، ص. 68)

روشن است منظور از قرار دادی است که اسماعیل بیگ اعتماد الدوله فرستاده تهماسب (نه شاه حسین) در پتربورگ آن را در 13 سپتامبر 1723 بسته بود که نسخه یی به زبان روسی قدیم در سانکت پتر بورگ هست و متن پارسی آن را روانشاد نفیسی آن را در **تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران** آورده اند. هر چند روانشاد نفیسی ننوشته اند که این متن را از کجا آورده اند، با آن هم می توان گمان برد که شاید از منابع فرانسوی ترجمه شده باشد.

این همان قرار دادی است که فشرده آن را لکهارت به نقل از یوسفویچ در ص. 285 کتاب **ایام استیلای افغان ها بر ایران** آورده است و در ص. 284 تاریخ امضای آن را 12 یا 13 سپتامبر 1723 دانسته است. در این حال، لکهارت به قول سوئی موتف و بوتکین، یاد آور می گردد که «قدر مسلم این است که اسماعیل بیگ قرار داد را بالاجبار امضاء کرد مگر چون به گیلان برگشت، متوجه گردید که قرار داد مرضی خاطر تهماسب نیست و وی فردی خیانت پیشه تلقی شده است، از این رو، از بیم جان، خود را در حمایت روس ها گذاشت و در نتیجه به هسترخان رفت و بیست سال پایان عمر خود را به جیره خوری دولت روس گذراند.»

در کتاب *اسنادی از روابط ایران و روسیه*، ترجمه رحیم قبادیانی، تهران، 1387، ص. ص. 100-107 هم متن روسی قرار داد و هم متن پارسی آن را آورده اند. تاریخ عقد آن به شکل 23/12 سپتامبر سپتامبر قید شده است. در زیر قرار داد، نام های گولوکین- صدر اعظم، اوسترمان- مشاور و استپانف- مشاور امپراتور کل روسیه و اسماعیل بیگ- سفیر اعظم و مختار آمده است.

در کتاب *روسیه و خاور* در ادامه می خوانیم: «مقارن با این زمان، ترک ها (که با خشنودی ناظر تقویت نقش روس ها در منطقه بودند) شیروان را تصرف و روسیه را به برهم زدن مناسبات دیپلماتیک تهدید نمودند. در این هنگام، ایران مرکزی همراه با پایتخت در اختیار افغان ها که دیگر از ستمدیدگان به ستمگران مبدل گردیده بودند، افتاده بود.

شاه تهماسب دوم- وارث تاج و تخت را تنها در گیلان، مازندران و آذربایجان جنوبی به رسمیت می شناختند (با پشتیبانی سپاهیان روسی و دسته های قبایل قاجار). با این هم، او از پذیرفتن قرار داد روسیه- ایران بر این مبنا سر باز زد که فرستاده ایران- اسماعیل بیگ گو این که پا از مرز صلاحیتی که به او داده شده بود، فراتر گذاشته است و به شرایط کمک روس ها تنها پس از آن که ارتش ترکیه ایروان، کرمانشاه و در همان سال تفلیس را اشغال کرد، موافقت نمود.» (همان جا ص. 69)

«پتر ادعاهای ارضی روسیه را با دلیل ساده لزوم رس رسانی به سپاهیان توضیح داد. این کار برای آن لازم است چون هرگاه ما این استان ها را در دست نداشته باشیم، آن گاه سپاهیان خود را با چه چیز در آن جا اعاشه و اباته خواهیم کرد... در آن جا درآمدی از استان های برشمرده در بالا نخواهیم داشت.» (برگرفته از برونفسکی س. م. *یادداشت های بیرون نویس شده تاریخی*..)، (ص. 71-72).

آقای هوشنگ مهدوی در ص. 148 کتاب تاریخ «تاریخ روابط خارجی...» در این باره می نگارد: «روس ها اعطای کمک خود را مشروط به الحاق استان های ایرانی که تصرف کرده بودند، به انضمام مازندران و آسترآباد نمودند. اسماعیل بیگ اعتماد الدوله این شرایط را پذیرفت و در 12 سپتامبر 1723 قرار دادی را با اوسترمان- وزیر خارجه روسیه امضاء کرد که به موجب آن دربند، باکو، شیروان، داغستان، گیلان، مازندران، و آسترآباد به قلمرو روسیه منضم می شد. و در مقابل، روس ها متعهد می شدند افغان ها را از ایران بیرون نموده، شاه تهماسب دوم را پادشاه قانونی ایران بشناسند. اسماعیل بیگ که خودسرانه این قرار داد را امضاء کرده بود، از ترس جرئت نکرد به ایران بازگردد و در حاجی طر خان ماندگار شد.

پتر برای آن که قرار داد را به تصویب شاه تهماسب برساند، در اکتبر 1723 پرنس بوریس مچرسکی را به ایران فرستاد... سفیر روسیه در فرح آباد مازندران به حضور شاه [تهماسب-گ.] رسید و اصرار کرد وی قرار داد را تصویب کند. مگر شاه زیر بار نرفت و وی را با دست خالی به روسیه روانه کرد.»

به گونه یی که دیده می شود، میان آن چه روس ها می نگارند و آن چه در آثار چاپ ایران آمده است، تفاوت هایی دیده می شود که نیاز به کاوش های بیشتر دارد. روس ها می گویند که سر انجام تهماسب عهدنامه را پذیرفت. مگر، ایرانی ها پا می فشارند که او چنین چیزی را نپذیرفت.

پرسشی که مطرح می‌گردد، این است که اگر تهماسب، آن را پذیرفته باشد، آیا آن را در کدام سندی هم تسجیل نموده بود یا نه؟ کسانی که با تاریخ دیپلماسی روسیه آشنایی دارند، نیک می‌دانند که روس‌ها در همچو موارد بدون سند تحریری هیچ کاری را بر پایه سازش شفاهی انجام نمی‌دادند. از این رو، تنها در صورت موجودیت کدام سند در بایگانی‌های روسیه می‌توان تثبیت کرد که آیا او سازشنامه را پذیرفته بود یا نه؟

هر چه است، نگارنده در منابع ایرانی تا کنون به موردی که دال بر صحه گزاردن تهماسب به قرار داد باشد، برخورد کرده ام. لکه‌هات در ص. 286 کتاب ایام استیلای افغان‌ها... در این باره چنین می‌نویسد: «پتر پس از امضای قرار داد، شاهزاده بوریس مشرسکی را به رسم ماموریت نزد تهماسب فرستاد تا آن را به صحه وی رساند. این ماموریت به کلی با شکست رو به رو گردید.»

آن چه مسلم است، این است که اندکی پسانتر روس‌ها همین قرار داد را با اندکی تعدیل با نمایندگان اشرف افغان (که در هنگام سریر نشین اصفهان بود) به تاریخ 13 و یا 24 فیروری 1729 در رشت به امضاء رساندند. قرار داد را به نمایندگی از روسیه سرلشکر واسیلی لیواچف و به نمایندگی از افغان‌ها سپهسالار سیدال خان بیگلربیگی، میرزا محمد اسماعیل، عمر سلطان و حاجی ابراهیم امضاء کردند که به ارزیابی شماری از کارشناسان ایرانی از دیدگاه حقوقی از اعتبار لازم برخوردار نمی‌باشد. زیرا اشرف افغان دفاکتو تنها بر بخشی از ایران حاکمیت داشت و مشروعیت او د ژوری مسجل نگردیده بود. متن قرار داد را روانشاد سعید نفیسی در کتاب «تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران» آورده اند که روانشاد غبار نیز آن را در جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ نقل کرده اند.

روانشاد فرهنگ در ص. 87 جلد اول *افغانستان در پنج قرن اخیر* به نقل از لکه‌هات تاریخ معاهده را 14 فیروری قید نموده و نوشته اند که گویا این معاهده به وساطت فرانسه عقد شده باشد. باید گفت که در این نقل قول دو اشتباه رخ داده است. نخست این که در کتاب لکه‌هات 13 یا 24 فیروری آمده است، نه 14 که به گمان غالب اشتباه چاپی بوده باشد. دو دیگر، میانجیگری فرانسه مربوط به عقد سازشنامه تقسیم ایران میان روسیه و ترکیه است، نه عهدنامه رشت که میان سیدال خان ناصری و لیواشف امضاء شده بود.

هوشنگ مهدوی در ص. 153 کتاب *تاریخ روابط خارجی ایران* نوشته اند که قرار داد را اشرف افغان امضاء کرده است که اشتباه است.

همچنین آقای غبار در ص. 328 جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ نوشته اند که «تهماسب که از حمایت مردم خود نا امید گردید، برای رسیدن به تاج و تخت، به دولت‌های خارجی مراجعت کرد و با هر یک قرار دادی عقد نمود و ولایات ایران را به مثابه مال و ملک شخصی خویش در معرض خرید و فروش گذاشت، و قیمت این متاع را اخراج افغان‌ها از ایران و اعاده سلطنت به خویشان قرار داد. تهماسب در این قرار داد، ولایات مغربی ایران به به دولت عثمانی گذاشت و آنان هم به سرعت با قوه نظامی همدان و ایروان و تبریز را اشغال کردند... از دیگر طرف، دولت ترکیه با دولت روس، سر تقسیم ایران به موافقه و پیمانی هم رسیدند.»

در باره سازش ترکیه و روسیه بر سر تقسیم ایران و این که با هم به پیمانی رسیده بودند، موضوع بیخی روشن است. چنان چه در ص. 70 کتاب *روسیه و خاور* نیز در زمینه می‌خوانیم: «[به تاریخ 8 جولای] سال 1724

به خاطر جلوگیری از جنگ با ترکیه (با پا درمیانی فرانسه و بریتانیای کبیر) قرار داد روسیه- ترکیه (برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر نگاه شود به: لکه‌هارت ص.ص. 244-273 و نیز نفیسی ص. 114) به امضاء رسید که متصرفات روسیه و ترکیه را در ایران تحکیم بخشید و به روسیه امکان بخشید بدون درد سر به گسترش بازرگانی با ایران و هند بپردازد و ترکیه اقدامات رزمی را در برابر افغان‌ها آغاز نماید.

پس از شکست ارتش ترکیه، هنگام لشکرکشی به سوی اصفهان به سال 1722، قرار دادی میان ترک‌ها و افغان‌ها به امضاء رسید که سازگار با آن، رهبر وقت افغان‌ها- سلطان ترکیه را به عنوان پیشوای همه مسلمانان و سلطان ترک نیز اشرف را به عنوان شاه ایران (که در وابستگی از ترکیه قرار داشت) به رسمیت شناخت (برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به لکه‌هارت ص. ص. 335-336).

مگر، بخش نخست ارزیابی شاد روان غبار، مقرون به واقعیت نیست. زیرا به گونه‌ی که در بالا آمد، نخست تهماسب با عهدنامه با روس‌ها موافقت نکرده بود و دو دیگر این که نه تهماسب، بل که شاه اشرف هوتکی غرب ایران را به ترک‌ها بخشیده بود و با آن‌ها قرار داد بسته بود. تازه خود آقای غبار در همین پیوند چنین چیزی را به نقل از روانشاد سعید نفیسی می‌آورند که اندکی پسانتر به آن می‌پردازیم. روشن نیست زنده یاد غبار به استناد کدام مدرکی نوشته اند که تهماسب قرار دادهایی با روسیه و ترکیه عقد نموده بود!

گذشته از این‌ها، چیزی که بسیار جالب است این است که غبار در ص. 231 می‌نگارد که «در جنگی که در محل رودسر بین قوای سیدال خان و جنرال ارلوف واقع شد، قشون افغانی غالب و ارلوف طالب مصالحه گردید». مگر، متأسفانه ماخذ نمی‌دهند که چنین چیزی را از کدام اثر بر گرفته اند. هر چه است، *این رویداد تاریخی، نخستین نبرد میان افغان‌ها و روس‌ها است که بایسته است پیرامون آن به بررسی بیشتری در منابع روسی پرداخت.*

در ص. 340 کتاب لکه‌هارت در زمینه چنین آمده است: «تنها تصادم واقعی افغانه و روس‌ها در محلی بین رودسر و ده تیمیجان (تقریباً در هشت مایلی مشرق و جنوب شرقی لنگرود در اواخر 1727 رخ داد. افغانه تحت فرمان محمد سیدال خان [ناصری-گ.] که از سرداران برجسته اشرف بود، قرار داشتند. قوای روس که ژنرال لواشف آن‌ها را از رشت برای مقابله با افغانه فرستاده بود، تحت فرمان ماژور اورلوف نامی قرار داشت (نگاه شود به بوتکف، جلد 1، ص. 99 و نیز بروسه، جلد 3، ص. 35 و بازیل باتاتزه در کتاب ایران، ص. ص. 138-139).

سیدال در جنگی که رخ داده بود، زخمی شد و او و نفراتش نه تنها مجبور به ترک صحنه نبرد گردیده بل که الزاماً گیلان را تخلیه کردند. جنرال لواشوف چند روز بعد از جنگ، به قزوین که در آن موقع در تصرف افغانه قرار داشت، رفت و آنان را نرم و سر به راه یافت و در نتیجه با رضایت طرفین پیمان متارکه بسته شد.

این تغییر روش افغانه معلول تهدید روز افزون تهماسب و هواخواهان وی بود. پیمان متارکه‌ی که در 13 و 14 فبروری میان جنرال لواشف و سیدال در رشت منعقد شد، به معاهده صلح مبدل گردید. (در باره متن روسی قرار داد نش: به یوسفویچ ص. ص. 189-193)

من سال های سال در آثار روسی در این زمینه سرگرم جستجو بودم. مگر، دردمندانه چیزی دستیاب نمی شد تا این که سر انجام در کتابی به نام «ستیز بر سر قفقاز در سده های شانزدهم تا بیستم: رازهای جنگی روسیه»، نوشته آ. و. شیشف، 2005، مسکو در ص. ص. 99-100 «مطلبی را در این باره یافتیم: ... پس از گرفتن لاهیجان، سپاهیان دسته جنرال لیواشف تازه از لشکرکشی رشت برگشته بودند که با حریف خطرناک تر و ترسناکتری رو به رو گردیدند.

سپهدار افغانی سلدان خان [سیدال خان]-گ. که در آن هنگام بر بخش بزرگی از خاک پارس فرمان می راند، استان مازندران را گرفته بود، به لیواشف پیامی فرستاد و از او خواست تا گیلان را رها نموده و به روسیه برود. جنرال به نوبه خود به افغان ها پاسخ فرستاد و از آن ها خواست تا طی یک شبانه روز متصرفات روسیه را ترک بگویند.

لیواشف برای این که سخن خود را به کرسی بنشاند، دسته کوچکی را متشکل از 250 نفر به فرماندهی یورلف تشکیل داد و آن را در برابر سلدان خان فرستاد. به تاریخ 20 دسامبر 1728 دسته یورلف به لاهیجان رسید و در این جا برای نخستین بار در تاریخ برخورد روس ها با افغان های جنگجو رخ داد. شمار سپاهیان افغانی به چهار هزار رزمنده سواره می رسید که سرتا پا جامه های زرهی پوشیده بودند. افغان ها بنا به سازمان رزمی خود مانند پارسیان نبودند که به شکل انبوه در یک جا باشند.

یکی از اشتراک کنندگان جنگ در حومه لاهیجان به خاطر می آورد: «ما همانند یونانی های قدیم تعداد دشمنان را نمی شمردیم. 250 سرباز پیاده با سر دادن صدای هورا! به یورش با تفنگ های خود پرداختیم و حریف را در همان نبرد نخست در هم کوبیدیم. در میدان کارزار بیش از 600 تن از افغان ها افتادند. پیروزمندان 450 راس اسب را به غنیمت گرفتند. سه درفش و صدها قبضه جنگ افزارهای سرد و آتشبار به دست ما افتاد. از سه خان افغانی که فرماندهی سپاهیان را به دوش داشتند، یکی شان کشته شد و دو تن دیگر آن ها که زخمی گردیده بودند، گریختند. خود سلدان خان [سیدال خان] را که از پا زخم برداشته بود، سربازانش توانستند نجات بدهند و او را به نزدیک ترین دژ- قزوین ببرند.»

گذشته از این، ویلم فلور نیز در کتاب اشرف افغان بر تختگاه اصفهان بر شکست افغان ها در نبرد اشاره کرده است. از این رو، روشن نیست زنده یاد غبار بر پایه کدام سند نوشته اند که افغان ها در این ستیز پیروز گردیده بودند و یورلف خواستار مصالحه گردیده بود.

به هر رو، آن چه مربوط به افغان ها می گردد، آقای دبیر- از پژوهشگران ایرانی در سایت دیپلماسی ایرانی در زمینه می نویسد: «در اصفهان محمود افغان پس از چندی دیوانه شد و در یک شب 31 تن از شاهزادگان صفوی را کشت. پسرعموی او به نام اشرف در سال 1725 میلادی محمود را کشت و به مدت چهار سال بر ایران مسلط بود و به این اعتبار حاتم بخش کرده و برای تحکیم قدرت خود، سراسر غرب ایران را به عثمانی بخشید و در مورد سواحل شمال ایران و قفقاز قراردادی با روس ها بست.

عهدنامه را که مابین نمایندگان امپراتور روسیه- پتر دوم و «پادشاه سعادت مند اصفهان» (یعنی اشرف افغان!) در رشت در تاریخ 13 فبروری 1729 منعقد شد، از طرف روسیه سرلشگر واسیلی لواشوف فرمانده کل سپاهیان روس مستقر در گیلان و فرمانفرمای ایالات ساحلی دریای خزر و از طرف

پادشاه بسیار سعادتمند اصفهان... سپهسالار بسیار معتمد و محترم محمد صیدال خان بیگلر بیگی و عالیجنابان مستوفیان مخصوص، میرزا محمد اسماعیل و عمر سلطان و حاجی ابراهیم امضا کرده اند، در حقیقت نوعی تحدید حدود متصرفات طرفین با جزئیات در مناطقی که پیشتر ذکر شد را شامل می شود.»

آن چه مربوط به سرزمین های غرب ایران که اشرف افغان به ترک ها بخشید، می گردد، غبار با رویکرد بر کتاب **تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران** در ص.ص. 329-330 **افغانستان در مسیر تاریخ** می نویسد: «اشرف در سال 1726 نامه و سفیری به نان عبدالعزیز به دربار دولت ترک گسیل داشت و از دوستی و اخوت اسلامی و مذهبی و احترام نسبت به خلافت مطامع اسلامی حرف زد و ضمناً تخیله ولایات غربی ایران را از سپاه عثمانی تقاضا کرد. اما دولت ترک نه این که به چنین پیشنهادی وقعی نگذاشت، بل که به شاه اشرف پیشنهاد تخلیه ایران و تسلیم تخت به شاه حسین صفوی نمود، این پیشنهاد ترک با سوقیات بزرگ نظامی بدرقه می گردید و شصت هزار سواره و پیاده عثمانی با هفتاد توپ بزرگ در زیر قوماندانی احمد پاشا والی بغداد و حسین پاشا والی موصل و جنرال عبدالرحمان به استقامت اصفهان حرکت کرد.

شاه اشرف که وارد مرحله قاطعی شده بود، لهذا شاه حسین صفوی را بدون لزوم بکشت و با قشون مختصر اما محکم افغانی به مقابل اردوی ترک برآمد. تلاقی هر دو سپاه در سال 1726 در بین راه اصفهان و یزد واقع شد این جنگ که در تاریخ برای بار اول بین یک قوت افغانی و دولت ترک عثمانی به عمل آمد، برای دولت هوتکی اهمیت حیات و ممات را داشت زیرا اگر سپاه افغانی مغلوب می شد، تلافی آن ممکن نبود. در حالی که قشون ترک در عقب خود دولت بزرگی ایستاده داشت. جنگ آغاز گردید و حملات برق آسای سواره افغان در طی چند ساعتی آن اردوی بزرگ را درهم شکست. توپ خانه عثمانی پنجاه توپ از دست داد و سواره و پیاده ترک 12 هزار کشته در میدان جنگ گذاشت و فرار کرد. این شکست به قدری ناگهانی و شدید بود که تمام لوازم و ذخایر و سامان اردوی ترک بر جا ماند.

شاه اشرف با وجود چنین فتح بزرگی، تدبیر را از دست نداد و بدون اسلحه تمام غنائم جنگی را در عقب اردوی شکست خورده ترک فرستاد و توسط اعزام سفیری به نام اسماعیل در سال 1727 به دولت ترک پیام داد که ما با ترک ها برادران هم دین هستیم و مال برادران مسلمان بر ما حرام است. ما احترام خلافت اسلامی را بر خود واجب می شماریم و با برادران ترک جنگ نه بل که صلح دایمی می خواهیم. این روش عجیب و غیر متوقبه شاه اشرف فاتح با نمایش عملی که از قدرت نظامی افغان ها داه بود، چنان تأثیری در سیاست دولت ترک نمود که آن ها از دعوی تصاحب اصفهان و دولت ایران منصرف شدند و متعاقباً در سال 1728 با اعزام سفیری به نام راشد پاشا دولت هوتکی ایران را به رسمیت شناختند و پیشنهاد صلح و عقد معاهده نمودند.

شاه اشرف که از همه خوبتر موقعیت دولت افغانی و شکل محاصره شده آن را درک می نمود، نمی توانست عجلتا خواهش دیگری در سر دعوی استرداد اراضی سابقه ایران نماید پس پیشنهاد مصالحه و معاهده دوستانه دولت ترک را پذیرفت و برای تحکیم مناسبات محمدخان بلوچ را به رسم سفارت به ترکیه فرستاد. این مناسبات جدید هم منجر به عهدنامه یی در دوازده فقره گردید...»

به گونه یی که می بینیم، به تایید خود آقای غبار، بخشیدن خاک های غرب ایران به ترکیه، کار شاه اشرف افغان بوده است، نه تهماسب. به هر

نمودند که در آن عدم تمایل روسیه به گستره جویی ارضی در منطقه تایید شده بود و اعلام تمایل به توسعه بازرگانی گردیده بود. هر چه بود، تماس های فزونشمار (گسیل هیات های رسمی، بازرگانی و جهانگردان، که نمی توانیم در باره بسیاری از آنان در کتاب دست داشته روشنی بیندازیم)، در آن سال ها، نتوانستند به برپایی کدامین پیوندهای پایدار بینجامند. بیشتر به آن دلیل که گستره سرزمین افغانستان کنونی در آن هنگام کدام ساختار مستقل دولتی وجود نداشت و در آن جا پیوسته کانفیگوراسیون حاکمیت های گوناگون تغییر می یافت و گردانندگان بومی امکانات عینی برپایی مناسبات با آن کشور دوردست روسیه را نداشتند.

برعکس، پارس که در درگیری های پیوسته یی با امپراتوری مغول های اعظم هند و سپس با قبایل غلزایی پشتون (که برای چندی از 1725-1729 بر پارس فرمان می راندند)، و در پی آن هم در باختر با ترک ها بودند، هر چه بود، دولت تمام عیاری بود. به رغم افت این دولت در عهد صفوی، روسیه توانست با آن مناسبات پایداری داشته باشد.

با این وجود، حتی تماس های جسته و گریخته گاه به گاه میان روسیه و افغانستان نمی توانستند به پرداز سیمای مثبت از روسیه در میان افغان ها در گام نخست به یمن تمایلات دوستانه فرمانروایان روسیه در منطقه، با عدم اشتراک در درگیری های بومی و عدم علاقه مندی به گستره جویی های ارضی مساعدت نکنند.

... و البته، نقش بزرگی را منافع بازرگانی مردم دو کشور بازی می کرد. گردانندگان افغانی نمی توانستند درک نکنند که روسیه زمان پتر یکم به یک قدرت بزرگ اروپایی با بنیه بازرگانی- اقتصادی بزرگ مبدل گردیده است که برای افغان ها از راه آسیای میانه، بیشتر از راه بخارا و خیوه دسترسی پذیر گردیده است.

پس از تشکیل کشور مستقل افغانی- امپراتوری درانی در سال 1747، فرصت های نوی برای برپایی پیوندها میان روسیه و افغانستان پدید آمد. به سال 1765، سانکت پترزبورگ¹¹ به

رو، لکهارت در کتاب خود به تفصیل چگونگی شکست ترک ها از سپاهیان اشرف را پرداز نموده است که بسیار جالب و در عین حال خنده آور هم می باشد. آن چه شایان توجه است، این است که هنگامی که ترک ها بار دوم به سرکردگی احمد پاشا به سوی ایران لشکر کشیدند، اشرف حاضر به عقد معاهده گردیده بود. (نگاه شود به ص. ص. 335-336 کتاب لکهارت)-گ.

¹¹ شهر سانکت پتر بورگ- پایتخت قدیمی روسیه در کنار رود نیوا- یکی از زیباترین و بزرگترین شهرهای جهان است که با داشتن کاخ های تاریخی مانند کاخ موزه های ارمیتاژ (خلوتکده ایکاترینای دوم)، کاخ پتر، خیابان نفسکی، پل های بازشونده، میدان های تاریخی و کلیساهای خود شهرت دارد. در گذشته این شهر نام های مختلف داشته است مانند سانکت

افغانستان ماموریت دیپلماتیک بوگدان اصلانف¹² را گسیل داشت. هدف هیات آن بود تا به بررسی وضعیت مربوط به برخورد محتمل نظامی احمد شاه - بنیادگذار و فرمانروای امپراتوری درانی، با امپراتوری «تسین» پردازد. پتربورگ، که از نزدیک بر تحولات منطقه نظارت می کرد، در نظر داشت از افغان ها در این جنگ پشتیبانی نماید و برای این منظور، تصمیم به برپایی روابط سیاسی با پیشنهاد به فرمانروای افغان برای گسیل نماینده خود به سانکت پتربورگ گرفته بود.

با این حال، اصلانف با برآمدن از آستراخان و با پشت سر گذاشتن محرمیت ها و خطرات بسیار در راه، پاییز همان سال توانست تنها تا هرات برسد. چون احمد شاه در آن هنگام سرگرم جنگ در هند بود، اصلانف نتوانست وظیفه سپرده شده به او - دیدار با احمد شاه و پیشنهاد برپایی روابط دیپلماتیک با روسیه و گسیل سفارت به سانکت پتربورگ را انجام دهد. این بود که از راه آسیای میانه دو باره به روسیه بازگشت.¹³ به هر رو، به دلیل اوضاع پدید آمده، او همچنین موفق به ایجاد یک پایه استواری برای برپایی روابط سیاسی پایدار میان دو کشور نگردید.¹⁴

پتر بورگ (سان پتر بورگ - که آلمانی ها آن را سان پترزبورگ (با افزودن حرف ز «گنیتیف») می خوانند)، پتروگراد و سر انجام هم پس از انقلاب اکتبر - لنینگراد که پس از فروپاشی شوروی پیشین دو باره به نام سانکت پتر بورگ برگردانده شد - گ.

¹². بوگداسر اصلانیان - از ارمنی های قره باغ که در ارتش روسیه زیر فرمان کپتان سروان سواره نظام قزل یار خدمت می کرد و ایران را دیده بود و زبان پارسی را خوب می دانست و در جوانی نزد یک سوداگر هندی به عنوان فرمان بر (مباشر) کار می کرد - گ.

¹³. گانکوفسکی، روسیه و مسکو، 1989، ص. 29-34.

¹⁴. در ص. ص. 119-120 کتاب **روسیه و خاور** در باره دستاوردهای بازدید اصلانیان از هرات چنین می خوانیم: «او با حضور در خاک ایران و افغانستان، وضعیت بازرگانی را در هر دو کشور بررسی و اطلاعاتی را در باره مناسبات سیاسی ایران - افغانستان گردآوری نمود. اصلانف روشن ساخت که برپایی پیوندهای مستقیم روسیه - هند از طریق قلمرو ایران و افغانستان در آن برهه امکان پذیر تصور نمی گردد (به خاطر دوری راه ها و یورش های پیهم ترکمن ها بر کاروان های بازرگانی در ایران خاوری). او روشن ساخت که جنگ با چین دیگر در برنامه های شاه افغان که سرگرم لشکرکشی اشغالگرانه در هند است، شامل نمی گردد.

اصلانیان با بازگشت در تابستان 1765 به آستراخان، گزارش مفصلی را در باره میسیون خود ارائه داد که به خاطر محرمیت مدت ها چاپ نمی شد و برای پژوهشگران افغانستان شناسی نادسترس بود. گزارش های او کنون در بایگانی سیاست خارجی روسیه امپراتوری و فوند «امور افغانستان» نگهداری می گردد.

ارزش (اهمیت) سیاسی سفر سیاسی بوگدان اصلانیان در افغانستان بسیار کم بود: او موفق نگردید با این کشور دور افتاده مناسبات دیپلماتیک برپا نماید، کدامین سازشنامه را با فرمانروایان آن عقد و آمدن سفارت افغانستان را به سان پتربورگ هماهنگ گرداند. او نتوانست با شاه افغان دیدار نماید و حتا نتوانست به قندهار - پایتخت وقت افغانستان برسد. (کابل به سال 1774 پایتخت کشور گردید). با این همه، اطلاعات همه جانبه

در آینده، رخدادهای دراماتیک سیاسی یی که در پایان سده هژدهم در گستره دولت درانی (درگیری های خونین مدعیان تاج و تخت کابل و فروپاشی عملی امپراتوری درانی به سردارنشین های مستقل) رخ دادند، برای مدت ها تلاش های روسیه و افغانستان را برای پیدا کردن راه های برپایی روابط دو جانبه به عقب راندند.¹⁵

گام های بعدی روسیه و افغانستان در این راستا، در در سده نهم، (که با دگرگونی های بزرگ جیوپولیتیکی در منطقه برجسته بود و نتیجه رویارویی دو امپراتوری- روسیه و بریتانیا)، برداشته شدند.

موقعیت کلیدی افغانستان در چهار راه گذرگاه های مهم استراتژیکی و تجاری میان هند، ایران و آسیای میانه ناگزیر این کشور را به میدان رقابت های سیاسی و تجاری میان دو قدرت گردانید. مقارن با آغاز سده نهم، استعمارگران انگلیسی در سیمای شرکت هند شرقی که از حمایت دولت بریتانیا برخوردار بود، قادر به اشغال بنگال و بخشی از نواحی دیگر در جنوب خاوری نیمقاره هند و نیز شمار دیگری از خان نشین های مستقل هند گردید که آن ها را به وسال (vassals) خود تبدیل کرد.

اوضاع در منطقه جنوب آسیا در اواخر سده هژدهم و اوایل سده نهم، هنگامی که هند در محراق توجه ناپلئون (که بیشتر به

موثق و تازه آورده او به دولت روسیه کمک کرد تا سیاست خارجی خود را در قبال چین و دولت های آسیای میانه ویرایش نماید و اهمیت و نقش امپراتوری درانی را در توازن جیوپولیتیک قدرت در خاور میانه، نیمقاره جنوب آسیا و آسیای میانه ارزیابی کند.

اطلاعات به دست آمده توسط این نماینده روسیه در باره وضعیت سیاست داخلی و اقتصادی افغانستان در سال های دهه 50-60 سده هژدهم به پژوهشگران اجازه می دهد در آینده مناسبات افغان و چین، افغان و بدخشان (بخش کوهستانی بدخشان در آن زمان هنوز شامل گستره دولت افغانستان نشده بود) را ژرفتر بررسی نمایند و تماس های درانی ها را با مسلمانان ترکستان خاوری پی گیرند. این اطلاعات همچنان پنداشت های ما را در باره بازرگانی روسیه- افغان و روسیه- ایران و وضعیت اقتصادی دولت درانی ویرایش می نماید. (برگرفته از: گانکوفسکی یو. و. «سفرات بوگداسر اصلانف در افغانستان در سال 1764//مجله خاورشناسی شوروی، 1985، شماره دوم ص.ص. 82-87). گ.

¹⁵. در ص. 120 کتاب روسیه و خاور در این باره می خوانیم: «پس از ناکامی سفارت سروان (کپیتان) اصلانف، تقریباً وقفه هفتاد ساله یی در تلاش های روسیه در زمینه برپایی تماس های سیاسی با فرمانروایان امپراتوری درانی و دیگر خان نشین های به میان آمده پس از فروپاشی و از همگسیختگی آن (که سالیان دراز را در بر گرفت و منجر به تبارز شماری از ساختارهای دولتی همچون دولت سیک ها به رهبری رنجیت سنگ، در پنجاب و چهار سردار نشین افغانی در پیشاور، کابل، قندهار و هرات و مانند آن و نیز افتادن سرزمین های پیشین درانی به دست همسایگان گردید) پدید آمد.»-گ.

دنبال تضعیف قدرت امپراتوری بریتانیا در آن کشور بود تا این که آن را به مستعمره خود مبدل نماید، قرار گرفته بود، از این رو هم پیچیده تر شده بود.

نپلئون با ریختن برنامه هایی برای هند در پایان سده هژدهم، با فرمانروایان سردارنشین های مستقل هند (میسور (Mysore)، حیدرآباد، گوالیور (Gwalior) و...) تماس هایی برپا نمود و به آن ها وعده فرستادن نیرو برای مبارزه با بریتانیایی ها را داد. مقارن با این زمان، مربیان نظامی فرانسوی ارتش این سردارنشین ها را آموزش می دادند.

بهانه برای یورش قریب الوقوع فرانسه به هند، درخواست کمک تیپو سلطان- حاکم استان میسور، برای کمک در مبارزه در برابر بریتانیا بود.¹⁶ در همان زمان، به سال 1796، تیپو سفیری به افغانستان¹⁷ با فراخوان آغاز جنگ مقدس (جهاد) در برابر استعمارگران انگلیس فرستاد.¹⁸ مگر، نپلئون در آن هنگام به سختی می توانست مصر را نگهدارد و یارای پرداختن به هند را نداشت و شاه زمان که به سال 1798 به پنجاب حمله کرده بود (سر هم او چهار بار به هند لشکر کشیده بود)؛ نیز ناگزیر به عقب نشینی گردید. در نتیجه، انگلیسی ها با داشتن برتری عددی و فنی بر سردار نشین های پراکنده و از هم گسیخته هند، به گستره جویی بیشتر استعماری در این کشور ادامه دادند. با این حال، نپلئون پسان ها با امضای پیمان 1807 با پارس به برنامه های خود باز گشت، مگر طرح های او برای حمله به هند تحقق نیافتند.

روسیه نیز تلاش می ورزید از اوضاع پدید آمده در منطقه، بهره برداری نماید. در سال 1801 امپراتور پاول یکم یگان هایی از نیروهای قزاق را به سوی هند گسیل داشت. زاگورودنیکوا- پژوهشگر معاصر روسی می نویسد: «پاول یکم، با گسیل قزاق های دُن به ماموریت (اکسپدیسسیون)، می توانست نقشه های چاپ روسیه را تنها تا خیره به دسترس آن ها بگذارد. مسیر و اقدامات بعدی را می بایستی و. پ. اورلف- ژنرال سواره

¹⁶. تاریخ نو کشورهای خاور، مسکو، 1952، ص. 413.

¹⁷. روانشاد غبار در جلد نخست افغانستان در مسیر تاریخ نوشته اند که گویی نپلئون سفیری را نزد شاه زمان هم فرستاده بود! مگر در زمینه سند و مدرکی ارائه نداده اند و هیچ توضیحی هم از چگونگی سفارت و ترکیب آن و این که رییس و اعضای این هیات چه کسانی بوده اند و موضوعات گفتگوها و نتایج مذاکرات چه بوده است و گفتگوها در کدام تاریخ و در کجا صورت گرفته بود؛ نداده اند. از همین رو هم شماری از تاریخ نویسان دیگر کشور از جمله آقای فرهنگ در آمدن چنین سفارتی دادگرانه ابراز شک و تردید کرده اند.

واقعیت قضیه همین است که در متن آمده است. این تیپو سلطان بود که سفیری را نزد افغان ها فرستاده بود. نه ناپلیون بناپارت-گ.

¹⁸. تاریخ جهان، مسکو، 1959، جلد 6، ص. 292.

نظام- فرمانده این راهپیمایی از روی نقشه های انگلیسی یا فرانسوی که در دسترس داشت، تعیین می کرد.

امپراتور هدف راهبردی- تصرف هند را پیش روی خود قرار داده بود. طرح امپراتور پاول تقدیر نبود تحقق بیابد. الکساندر یکم که جانشین او شده بود، واحدهای تشکل یافته قزاق ها از نیمه راه بازگرداند، اما از جایی که آن ها هر چه بود پیشروی خود را به سوی مرزهای امپراتوری آغاز نموده بودند، می توان چنین ارزیابی کرد که این مارش بدون طرح روشنی به راه انداخته شده بود».¹⁹

سنیساریف (A. Snasarev)- خاورشناس نامور در باره این لشکرکشی در اوایل سده بیستم چنین می نویسد: «همیشه اواخر سال 1800، گسیختن ما از انگلستان بود. 12 جنوری 1801 جنرال ارلف- سرکرده (Ataman) سپاهیان قزاق²⁰ دُن - نامه خاصی از پاول یکم- امپراتور گرفت که در آن به او فرمان داده شده بود به اورنبورگ برود و از آن جا از سه مسیر از راه بخارا و خیوه به سوی رود سند یورش ببرد. به وی پیشنهاد شده بود همه کارخانه ها و موسسات انگلیسی را در هند نابود کند، متصرفات ستمدیده و در بند را آزاد سازد و جای انگلیسی ها را در آن سرزمین بگیرد و مسیر بازرگانی را به سوی روسیه بگرداند.»²¹

روشن است که قزاق ها با 22000 نفر و 24 توپ مارش نموده بودند. مگر هنوز به اورنبورگ نرسیده بودند که پیک مرگ پاول و فرمان پادشاه نو را برای بازگشت به پادگان های استقرار دائمی خود دریافتند.²²

در واقع، ناسنجیدگی طرح لشکرکشی، گنگ بودن اهداف نهایی آن، ناآشنایی با اوضاع جغرافیایی، تاریخی و ملی منطقه، که از راه آن مسیر پیشروی نیروهای قزاق می گذشت، آشکارا آن را محکوم به شکست می گردانید. روشن است که مارش نیروهای روسی از راه خاک افغانستان صورت می گرفت و روشن نبود که افغان ها به چنین اقدامی چگونه واکنش نشان می دادند، به ویژه با توجه به آن که موضوع با آن ها هماهنگ نشده بود. می توان تنها گمان زد که حاکمان افغان که درگیر کشاکش های درونی بودند، بعید بود از برنامه های گستره جویانه امپراتور روسیه پشتیبانی می کردند. پاول، درست مانند ناپلئون، شاید

¹⁹. «بازی بزرگ»، در آسیای میانه: «مارش هندی» ارتش روسیه، مجموعه اسناد آرشیوی // ت. ن. زاگورودنیکووا. م.: پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه، 2005، ص. 29.

²⁰. قزاق (به زبان روسی کازاک)- به معنای سپاهی شبه نظامی است. با قزاق ها- باشندگان کشور قزاقستان اشتباه گرفته نشود.-گ.

²¹. سنیساریف آ. ای. افغانستان، مسکو، 1921، 217.

²². همان جا.

هنوز در آن هنگام در اندیشه تصرف هند و مبدل ساختن آن به مستعمره روسیه نبود. به احتمال زیاد، هدف نزدیک او تضعیف مواضع بریتانیای توانمند در خاور و جلوگیری از گستره جویی استعماری بیشتر آن بود.

در اوایل سده نوزدهم، دولت افغانی در نتیجه مبارزه بر سر تاج و تخت در میان وارثان بنیادگذار امپراتوری درانی- احمد شاه ابدالی، به چندین سردارنشین مستقل تقسیم شده بود- کابل، قندهار، هرات و پشاور.²³ امیر کابل- دوست محمد خان،²⁴ که هدف یکپارچه کردن کشور را پیش روی خود گذاشته بود، با گستره جویی نظامی مهاراجه سیک رنجیت سینگ که موفق شده بود کنترل پشاور را به دست بیاورد، رو به رو بود.²⁵

²³ همچنین در این هنگام در بدخشان میران بدخشان، در شمال میرهای ازبیک و در هزارستان میرهای هزاره فرمان می رانند.

²⁴ امپراتوری درانی در 1818 از هم گسیخت و به چند سردار نشین کوچک تقسیم گردید. در آغاز دوست محمد خان به نام حاکم کابل فرمان می راند. مگر، پس از افتادن پشاور به دست سیک ها، مردم کابل برخوردار شدند و دوست محمد خان حاکم خود را به خاطر آن به عنوان امیر بر داشتند تا اعلام جهاد روا گردد. از همین رو است که دوست محمد خان پس از اعلام جهاد در برابر سیک ها برای بازپسگیری پشاور به نام امیر دوست محمد خان معروف گردید.

²⁵ پروفیسور میخائیل ولودارسکی در کتاب *شوری ها و همسایه های جنوبی شان: ایران و افغانستان در سال های 1917-1933*، ترجمه آریانفر، در زمینه چنین می نویسد:

«مناسبات روسیه با «افغانستان» داستان دیگری دارد. کشور دور افتاده کوهستانی تقریباً در روسیه ناشناخته بود. در پایان سده هژدهم بازرگانان بخارا که ساخته های استادان افغانی را برای فروش به روسیه می آوردند، سخن هایی در باره «کابل» بر زبان می آوردند. در اوایل سده نوزدهم حکومت روسیه تصمیم گرفت اطلاعاتی در باره «افغانستان» گردآوری نماید و تماس هایی با فرمانروایان آن برپا نماید. برای این کار، در هیاتی که به رهبری گراف گولوکین که باید از چین به کابل می رفتند، یکاز دیپلمات ها شامل گردیدند. مگر گولوفکین به چین نرسید و دیپلمات های روسی نتوانستند به کابل بروند.

هنوز در 1833 یکی از کارمندان دارایی که دست اندر کار مسایل بازرگانی با آسیای میانه بود، در گزارش سالیانه خود نوشت: افغانستان «ارزش آن را ندارد که حکومت به خاطر آن خود را به زحمت بیندازد.» (بایگانی مرکزی دولتی تاریخ در پتربورگ، فوند دفتری ویژه وزارت دارایی، بخش محرمانه، پرونده ویژه 1، سال 1833، کارتن 3/3 فهرست 21)، مگر، پس از ده سال، کلمه «افغانستان» در مکاتبات دولتی و دیپلماتیک روسیه بیشتر تکرار می گردید.

علت آن بود که گسترش نفوذ روسیه در خاور میانه، برداشتن گام های متقابلی را از سوی انگلیس بر می انگیخت. جاسوسان انگلیس به آسیای میانه رخنه کرده و تلاش می ورزیدند زمینه را برای تبدیل این سرزمین پهناور (که در همسایگی روسیه قرار داشت و بازار طبیعی فروش کالاهای روسی بود)، به بازار فروش کالاهای انگلیسی و تخته خیز برای اقدامات خصمانه در برابر روسیه فراهم نمایند. با ارزومندی به خاطر برپایی مانع بر سر راه رخنه انگلیس در آسیای میانه توجه حکومت روسیه به

در این اوضاع، در کارزار سیاسی منطقه، بازیگر متجاوز نوی-کمپانی هند خاوری بریتانیایی، که با پویایی راه را برای گسترش استعماری بریتانیا، نه تنها در هند، بل به گونه‌ی پسانتر آشکار شد، فراتر از آن هموار می‌کرد؛ پدیدار گردید. انگلیسی‌ها با تلاش برای تضعیف تلاش‌های وحدت بخش امیر کابل، حاکم سیک را زیر فشار قرار دادند تا به اشغال بیشتر ارضی سرزمین‌های پرجمعیت افغانی اقدام کند، با این سنجش که در آینده خود دولت سیک را از میان ببرند و یا حداقل زیر کنترل خود بیاورند.

دوست محمد خان با دست یازیدن به کوشش‌های چندباره سیاسی و نظامی برای بازگرداندن پیشاور، متقاعد گردید که انگلیسی‌ها به بهانه‌های گوناگون مانع متحد شدن افغانستان می‌گردند. گذشته از این، آن‌ها می‌کوشیدند خود امیر دوست محمد خان را رکنار زده و شاه شجاع الملک سرنگون شده را که به

افغانستان به عنوان طبیعی‌ترین مانع موجود برای جدا نگه داشتن هند از آسیای میانه جلب گردید.

گراف (کنت) ای. او. سیمونیچ [سفیر روس در تهران-گ.] دستور گرفت به پتربورگ گزارش هرچه مفصل‌تری در باره افغانستان بدهد. همزمان با آن، به پایتخت اطلاعات با ارزشی از سوی گورنر ژنرال اورنبورگ-گراف و. آ. پیروفسکی رسیدن گرفت، که به او از بازرگانان بخارا و خیوه که به بازارهای مکاره روسیه سرازیر می‌شدند، می‌رسید.

چنین بر می‌آید که دولت نظامی نیرومندی که در 1747 از سوی سپاهدار برجسته- احمد شاه ابدالی تاسیس گردیده بود، در آغاز سده نهم با «کارگردانی» رهبران کمپانی هند خاوری بریتانیا «از پشت پرده» از هم فروپاشیده بود. در سال‌های دهه سی سده نهم این سرزمین روی هم رفته به چهار استان کوچک «سردارنشین» فئودالی که مراکز آن‌ها در کابل، قندهار، هرات و پیشاور بود، تقسیم گردیده بود. در کابل، پیشاور و قندهار بارکزایی‌ها و در هرات- بازماندگان احمدشاه فرمانروایی می‌کردند. پیشاور با توافق مسکوت انگلیسی‌ها از سوی متحدان شان رنجیت سینگ- فرمانروای سیک کشمیر در 1833-1834 [بنا به خیانت سردار سلطان محمد خان طلایی- نیای نادرخان-گ.] تصرف گردید.

سیمونیچ گزارش داد که انگلیسی‌ها تمایلات خود را پنهان نمی‌کنند که سراسر افغانستان را تحت حمایت خود در آورند. او نوشت: در اپریل 1836 سر ایلیس سفیر انگلیس در تهران به او اعلام داشت که انگلیس افغانستان را چونان مرز «امپراتوری هندی ما» می‌داند و بر آن پافشاری می‌کند که «هیچ کشور اروپایی با آن روابط بازرگانی و سیاسی برپا ننماید». سیمونیچ دکتترین «استقلال محدود افغانستان» را رد کرد م اعلام داشت که روسیه همه «سردارنشین‌های افغانی» را به عنوان کشور‌های مستقل ارزیابی و به خود حق می‌دهد با آن‌ها روابط عادی برپا نماید». (بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند سفارت در ایران، سال 1836، پرونده 14، فهرست‌های 52-53، نامه وزیر مختار در تهران گراف سیونیچ به سفیر در کنستانتینوپل (قسطنطنیه) آ.ب. بوسیف، تاریخی 28 اپریل سال 1836). «-گ.

سال 1818 از افغانستان رانده شده و در هند با مستمری انگلیسی ها بسر می برد، به جای او به تخت بنشانند.

در سال 1834، استعمارگران برای شاه شجاع سپاهیان اجیری را گرد آوردند، که او با آن ها به افغانستان حمله کرد. مگر، در نزدیکی قندهار از سوی ارتش دوست محمد خان شکست خورد و بار دیگر دوباره به هند گریخت. این اقدام نظامی در واقع تمرینی بود برای جنگ آینده انگلیس و افغان، که ناگزیری آن از مشی کلی استعماری بریتانیای کبیر که به دنبال گسترش متصرفات خود در آسیای میانه بود، بر می خاست.

در این وضاع، امیر کابل گام های مهمی در عرصه سیاست خارجی برداشت. او در سپتامبر 1835 سفیری به دربار شاه ایران با نامه یی فرستاد که او در آن پیشنهاد کرد تا مساعی باهمی را برای مبارزه با کامران- والی هرات که مخالف وحدت کشور بود، توحید نمایند.²⁶

در اکتبر همان سال، دوست محمد خان نامه یی به تزار روس- نیکلای یکم با پیشنهاد ایجاد روابط دوستانه گسیل داشت.²⁷

²⁶. محمد حسین خان، دومین سفیر دوست محمد خان به دربار ایران در 1838 به تهران رسید و نامه دوست محمد خان را از نظر شاه ایران گذرانید.
²⁷. دوست محمد خان- حاکم کابل، در آن هنگام نامه محرمانه یی برای نیکلای یکم- تزار روسیه فرستاده بود که همین تازگی ها از پرده حریمت برآمده، به دسترس پژوهشگران قرار گرفته است. با توجه به این که این نامه داستان جالبی دارد، بایسته دانستیم در باره آن به تفصیل بنگاریم: مدت ها کسی از این نامه چیزی نمی دانست. چون تنها یک نسخه از آن در بایگانی های زیرزمینی روسیه «زندانی» بود و حتا انگلیسی ها هم از چونی و چرایی آن آگاهی نداشتند، کار تاریخ دانان و پژوهشگران در باره آن به گمانه زنی کشیده بود. برای مثال، روانشاد غبار در ص. 522 جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ در زمینه نوشت که «...حکومت انگلیس با چنین بهانه یی برای بار اول در افغانستان هجوم نمود و گفت که امیر دوست محمد خان قبلا در سال 1836 مکتوبی به زار روس نوشته و به غرض استرداد پشاور استمداد نموده است. **در حالی که امیر دوست محمد خان قطعا به زار روس نامه یی فرستاده بود** و اگر می فرستاد هم حق مسلم او بود.

وزارت خارجه روس نیز در اکتبر 1838 در جواب استفسار حکومت انگلیس ارسال چنین نامه سیاسی را از جانب امیر دوست محمد خان رد کرده بود. به همین جهت بود که فریر نوشت: در آسیا بسیار اسناد دروغی مورد استعمال قرار گرفته است و انگلیسی ها در هندوستان در مطیع ساختن راجه ها و نواب ها به چنین دستاویزها تمسک جسته اند. (قاضی عطا الله جلد دوم ص. 6). به گونه یی که دیده می شود، روانشاد غبار حتا فاکت فرستادن نامه از سوی دوست محمد خان را نمی پذیرفت.

روانشاد فرهنگ هم در ص. 235 قسمت اول جلد اول افغانستان در پنج قرن اخیر اگر چه فرستادن نامه را تایید می کند، مگر در باره قصد امیر دوست محمد خان از گسیل این نامه به گمانه زنی می پردازد: «دوست محمد خان که حاضر نبود به این سهولت از پشاور صرف نظر کند، با نامه یی

به نام پادشاه ایران از او علیه سیک ها کمک خواست و این نامه را توسط شخصی به نام غلام حسین خان به تهران فرستاد. همچنان نامه یی عنوانی امپراتور روس تحریر و آن را توسط حسین علی نامی به سنت پترزبورگ ارسال نمود. مقصد او از ارسال این نامه ها غالباً این بود که انگلیسیان را از نزدیکی خود با ایران و روسیه تهدید و به وارد نمودن فشار بر رنجیت سنگ در مورد پشاور وادار نماید یا به عباره دیگر از نقشه های ایران و روس علیه هند به نفع خود بهره بگیرد.»

به هر رو، تا همین چندی پیش هم کسی در باره واقعیت این نامه چیزی نمی دانست. هر چند هم در بسیاری از کتاب ها به آن اشاره شده بود. برای مثال در ص. ص. 126-128 کتاب روسیه و خاور در زمینه می خوانیم: «در سال های 20-40 سده نهم از سوی روسیه گام های استوار نظامی و دیپلماتیک برای پیشروی در اعماق آسیای میانه برداشته شد. همو در آن زمان امپراتوری روسیه برای نخستین بار توانست با افغانستان- دقیق تر با یکی از چهار سردار نشین آن- کابل تماس هایی برپا دارد. مبتکر این اقدام سیاسی نه روسیه، بل دوست محمدخان- حاکم کابل و مربوطات آن بود که پسان ها نه تنها نفوذ خود را تحکیم بخشید، بل در اواخر زندگی کشور خود را (به استثنای منطقه پشاور) از دیدگاه اقتصادی و نظامی- سیاسی متحد گردانید.

به سال 1834 دوست محمد خان (حاکم کابل) که در متصرفات خود از محبوبیت برخوردار بود، بر آن شد تا زمین های نیایی افغانی منطقه پشاور را که به دست رنجیت سنگ (رهبر دولت سیک در پنجاب) افتاده بود، واپس بگیرد. مگر این لشکرکشی که به شکل جنگ مقدس (جهاد) در برابر پیروان آیین سیکسم (مذهب دارای ریشه هندویستی به میان آمده در سده شانزدهم) به راه انداخته شد؛ به ناکامی انجامید.

دوست محمد خان با عقب نشینی به کابل، اندیشه بازپسگیری پشاور را از سر دور نمی کرد. برای رسیدن به این هدف، او تصمیم گرفت با گسیل نمایندگان خود به متصرفات بریتانیایی به یاری کشورهای نیرومند تکیه کند. با درک این موضوع که امید چنانی به یاری انگلیس نیست (رنجیت سنگ خود متکی به انگلیس بود)، دوست محمد خان فرستادگان ویژه خود را همچنان به ایران و روسیه دور دست فرستاد.

حاجی حسین علی (نماینده امیر کابل) که در ماه سپتامبر 1834 به لنگران- در مرز روسیه و ایران رسید، اعلام داشت که بر اوست تا با امپراتور در سان پتر بورگ دیدار نماید (نگاه شود به: «اتحاد شوروی و کشورهای خاور، روسیه و افغانستان»، ص. 39) مگر به دلیل این که پیام و نامه یی از امیر در دست نداشت، اختیارات و صلاحیت او تردید بر انگیز می نمود.

در باره رسیدن سفیر به امپراتور نیکلای یکم گزارش دادند. امپراتور به وزیر امور خارجه روسیه گراف (کنت) ک. و. نسلرود رهنمود داد همه اطلاعات ممکنه را در باره افغانستان گرد بیاورد و اصولی را تدوین نماید که بایست در شالوده سیاست روسیه در این کشور گذاشته شود. به هر رو، فیصله گردید تا:

- 1- تا جای امکان، به گسترش تماس های بازرگانی - اقتصادی روسیه با «افغانستان» مساعدت گردد.
- 2- با این «کشور» مناسبات سیاسی برپا و تلاش گردد تا پیوند های سیاسی با آن تحکیم یابد.
- 3- با توجه به حساسیت سیاسی یی که انگلیسی ها در قبال همه کشورهای همسایه با هند تبارز می دهند، تماس ها با «افغانستان» پنهانی برپا شود.

حاجی حسین علی آن گاه ناگزیر نه به سان پتربورگ، بل به دنبال نامه های بایسته به کابل بازگشت و در ماه اپریل 1836 به اورنبورگ آمد. فرستاده افغان همچنان نامه یی به همراه آورد از سوی رجل برجسته دولتی افغانستان- عبدالصمد خان که در آن به گونه فشرده اوضاع سیاسی پدید آمده در افغانستان و پیرامون آن بازتاب یافته بود.

در پیام دوست محمد خان، برپایی مناسبات دیپلماتیک میان روسیه و امیر نشین کابل پیشنهاد می گردید. همچنان از امپراتور روسیه خواهش شده بود تا در مبارزه در برابر رنجیت سینگ و شجاع الملک (شاه پیشین افغان) که به پنجاب گریخته و با رهبر سیک ها متحد شده بود، کمک نماید. با توجه به آن که رنجیت سینگ در آن برهه در نقش متحد هند بریتانیایی برآمد داشت، بار انگلیسی ستیزانه این پیشنهاد آشکارا هویدا بود.

جنرال و. آ. پیروفسکی- استاندار نظامی اورنبورگ با ارزیابی پیام دوست محمد خان و تجزیه و تحلیل اطلاعات دست داشته دیگر در باره افغانستان به این نتیجه رسید که با تصرف افغانستان از سوی سیک ها دیگر امکان برپایی تماس های سودمند بازرگانی- اقتصادی روسیه با این کشور از دست می رود و همچنان به قدرت رسیدن دوباره شاه پیشین افغانستان (شاه شجاع) می تواند منجر به اطاعت وی از انگلیسی ها با تقویت نفوذ انگلیس در آسیای میانه و لرزان شدن پایه های بازرگانی روسیه در کشورهای منطقه و پویاشدن تلاش های انگلیس استوار بر شوراندن این کشورها در برابر امپراتوری روسیه گردد.

پیروفسکی با پذیرایی از سفیر افغانی در سان پتربورگ؛ ارائه کمک به دوست محمد خان را به مقصد مبدل ساختن او هرگاه نه به متحد، دست کم به حاکمی دارای تمایلات حسنه نسبت به روسیه و نیز برای جلوگیری از خطر اشغال افغانستان از سوی سیک ها با پادشاه شدن دو باره شجاع الملک سودمند ارزیابی کرد. او توصیه نمود همه گام ها در این راستا باید پنهانی برداشته شود تا کدامین سوءظن را از سوی انگلیسی ها برنپانگیزد. برای همراهی او پیشنهاد کرد ای. و. ویتکیویچ -سروان گردان پیاده دهم اورنبورگ گماشته شود.

ویتکیویچ- لهستانی الاصل فرزند ناحیه ویلنیسک که به خاطر اشتراک در پویایی های زیر زمینی جامعه ناسیونالیستی لهستانی چونان سرباز عادی به دشت اورنبورگ گسیل شده بود، با آشنایی با چندین زبان اروپایی و فراگیری سریع زبان های پارسی و تاتاری، توجه گورنر را به خود جلب کرد که او را هر از چندگاهی برای انجام ماموریت های مسوولانه دارای بار دیپلماتیک و سیاسی می گماشت. ویتکیویچ گفتگوهایی را با خان های قزاق پیش برده بود و در درگیری های مسلحانه با دسته های کوچی که بر پاسگاه های مرزی روسی و مناطق نشیمنی یورش آوردند؛ اشتراک ورزیده بود که به پاس آن به او پسان ها لقب درباری اش برگردانده شده بود.

او به درجه افسری ارتقا داده شد و رتبه نظامی یافت. پسانتر ویتکیویچ به بخارا سیاحت کرد- جایی که پیروزمندانه وظایف خود را انجام داد و در بازگشت از آن جا به سمت آجودان (یاور) پیروفسکی گماشته شد.

ویتکیویچ و سفیر افغان برای این که نگرانی شبکه های اطلاعاتی انگلیس را که نه تنها در افغانستان، بل در خود روسیه با پویایی عمل می کردند، برنپانگیزند؛ جداگانه به پتربورگ رفتند؛ آن هم این گونه که سفیر افغان را به نام سوداگر آسیایی (بدون یادآوری از نام کشور و خاستگاهش) جا زدند. «سوداگر آسیایی» (پس از یک ماه پس از رسیدن به

پایتخت) از سوی ک. ک. رادوفینیکین- رییس دیپارتمنت آسیایی وزارت خارجه روسیه- پذیرفته شد که پیش از آن بارها در صلاحیت حاجی حسین علی با هراس از تحریکات انگلیس ابراز تردید نموده بود. هنگام گفتگوها ویتکیویچ نقش گزارنده و دبیر را بازی می کرد که مقارن با این زمان دیگر کار پر مسوولیتی را به دوش داشت.

در روند گفتگوها، حاجی حسین علی به تفصیل پیرامون اوضاع سیاسی در افغانستان و در مرزهای آن روشنی افگند و همچنان خواهش حاکم سردار نشین کابل را استوار بر ارائه کمک به او در صورت بروز پیچیدگی های ممکنه از سوی انگلیسی ها و دولت سیک در پنجاب سپرد.

در پایان همان سال، 1836 مساله افغانستان در نشست «کمیته آسیایی»- ارگان عالی دولت روسیه که به تدوین توصیه ها در زمینه مشی خاوری روسیه می پرداخت، بررسی گردید. در ساختار کمیته «وزیران وزارت های نظامی و انتظامی» همان عصر، رییس کل ارتش روسیه و نیز وزیران امور خارجه و دارایی و رییس دیپارتمنت آسیایی وزارت خارجه شامل بودند. کمیته آسیایی با بررسی همه جانبه اوضاع پدید آمده در افغانستان و پیرامون آن پیشنهاد ارائه شده در گذشته از سوی استاندار نظامی منطقه اورنبورگ را حمایت کرد.

کمیته به دلیل دوری افغانستان از روسیه توصیه کرد به اتحاد سردار نشین های دور افتاده افغانی (کابل، قندهار و هرات) زیر سرپرستی و حمایت ایران مساعدت گردد و کمک نماید میان ایران و این سردارنشین ها پیمانی بر ضد سیک (در واقع انگلیس) به امضاء برسد. این گونه، اقدامات روسیه به پندار آنان به افغانستان کمک می کرد تا در برابر گستره جویی ممکنه سیک ها با تلاش های استوار بر بازگرداندن شاه پیشین افغانی- شجاع الملک (که سیک ها و انگلیسی ها از او پشتیبانی می کردند)، ایستادگی نماید.

با توجه به پیچیدگی مناسبات روسیه در آن بخش که ربط می گرفت به آسیای میانه، خاور نزدیک و میانه، فیصله گردید تحقق این طرح را به دوش سفیر روسیه در ایران- کنت سیمونیچ بگذارند. در دسامبر 1836 پروتکل نشست «کمیته آسیایی» که از سوی نیکلای یکم تایید گردیده بود، آغاز به پیاده شدن کرد.

به عنوان معیتی حاجی حسین علی در زمان بازگشت او به کابل کماکان همان ویتکیویچ پیشنهاد گردید که می بایست به دوست محمد خان، حاکم سردار نشین کابل نامه امپراتور را با ابراز بهترین تمنیات او نسبت به افغانستان و همچنان اطمینان دهی به ارائه همکاری و دفاع بازرگانان افغانی یی که به روسیه می آمدند، برساند.

به حاجی حسین علی از خزانه روسیه همه هزینه سفر او پرداخت شد و برای حاکم کابل سرویس استاندارد هدایا که به گونه سنتی به حکومت کشورهای خاور نزدیک و میانه داده می شد، و مشتمل بود بر پوست ها، آینه ها، پارچه های زرکار و نقره کار و ساعت های جیبی؛ فرستاده شد.

در دستور العمل سری یی که ویتکیویچ از کارل نسلرود- وزیر امور خارجه روسیه به دست آورد، به ویتکیویچ سفارش گردیده بود نه تنها نماینده افغانی را تا تهران همراهی کند و بکوشد با او به کابل برود، بل نیز این کشور دور افتاده از روسیه را تا جای امکان از نگاه اقتصادی، سیاسی و نظامی به گونه همه جانبه مطالعه (در واقع اکتشاف) کند و با نمایندگان بازرگانی افغانی در تماس شود و آن ها را به گسترش پیوندها با روسیه بر انگیزد. (برگرفته از اسناد کمیسیون آرشیوگرافی قفقاز، جلد 8، تفلیس، 1881، صص. 944-947).

از دیدگاه سیاسی، وظیفه اصلی گذاشته شده در برابر او، متقاعد ساختن دوست محمد خان به آشتی نمودن با حکام سردار نشین قندهار و به میزان معینی پذیرفتن سرپرستی ایران به عنوان یک دولت نیرومند تر بر کابل و قندهار بود.

در ماه مه 1837 ویتکیویچ همراه با سفیر افغانی از سان پتربورگ به راه افتادند. مگر سفیر افغانی در راه بیمار شد و ویتکیویچ با گذاشتن او در مسکو از راه تفلیس به پایتخت ایران رفت. در آن جا با رایزنی با سفیر روس- کنت سیمونیچ، پیرامون وضعیت امر در افغانستان از شاه ایران هزینه سفر به دست آورد و با پشت سر گذاشتن شهرهای خاوری ایران در میانه های 1837 به شهر قندهار رسید.»

... به هر رو، من از مدت ها در اندیشه آن بودم تا این نامه را با شاری دیگر از اسناد روسی تازه افشا شده در باره افغانستان، پس از فروپاشی شوروی به دست بیاورم. بخت یارم بود که در 2004 در سفری که به مسکو برای اشتراک در سی و هفتمین کنگره جهانی خاورشناسان داشتم، در راس هیات افغانی قرار گرفته بودم. در آن هنگام من در کرسی رییس مرکز مطالعات استراتژیکی وزارت خارجه کار می کردم.

با بهره گیری از همین فرصت، به بهانه همکاری های دو جانبه با رییس مرکز اسناد و تاریخ وزارت خارجه روسیه دیدار و در ضمن از موزه اسناد تاریخ دیپلماسی روسیه که در ساختمان وزارت خارجه واقع است، بازدید نمودم. در این دیدار و بازدید، جناب آقای داکتر زیوری هم با من بودند. هر چه بود، از رییس مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی خواهش کردیم تا رونوشت های یک رشته اسناد، مدارک، تصاویر و... افشاء شده را برای ما بدهد. او هم بی درنگ به یکی از کارمندانش رهنمود داد تا این خواهش ما را برآورده سازد. هر چه بود، هر یک، پرونده بزرگی از اسناد ارزشمند را گرفتیم.

همچنین هماهنگ شد تا مجموعه یی از این اسناد در یکی از تالارهای کاخ استور در وزارت خارجه در کابل به نمایش گذاشته شود که چنین هم شد. به هر رو، کنون یک رونوشت از نامه در دسترس من، یک رونوشت هم در اختیار داکتر زیوری در لندن و یک رونوشت هم در آرشیف وزارت خارجه در کابل هست. امسال در سفری که به تهران داشتم، یک رونوشت از این اسناد را برای بایگانی و موزه وزارت خارجه ایران و یک رونوشت را هم برای موزه کتابخانه مجلس ایران هدیه دام.

... و اینک متن نامه یی که بیش از یک سده و نیم در بایگانی های روسیه زندانی بود:

بسم الله خير الاسماء حضرت امپراطور اعظم حفظ الله الملك الاكرم

تا کوبک نیر اعظم با امر و اراده خالق اکرم مربع نشین چرخ چهارم و نوربخش عرصه نیلگون طارم است همواره اریکه عظمت و شوکت و جهانداری و سده سنیه ابهت و حشمت و شهریاری بوجود مهر نمود جان آسود شهنشاه جم جاه انجم سپاه جمشید نظر کیخسرو سریر زمان دارانشان سلطان البرین و خاقان البحرین جمشید تهمت تن کیسخر و سام آمین اسکندر کسری وش داری فریدون فر خورشید فلک هیبت گردون قضا فرمان نیسان سخا باران دریای جهان لنگر السطان ابن سلطان و الخاقان ابن الخاقان شهنشاه معظم

[به پنداشت بلگرامی-گ.]: افزون بر آن، امیر پیشنهاد کرده بود مساعی افغانستان، روسیه و پارس را به سود تجارت متقابل و نیازهای سیاسی سه کشور در برابر ادعاهای بریتانیا و حاکم سیک که می خواستند میان افغانستان و پارس بذر اختلاف بپاشند، توحید نمایند.²⁸

جنرال سنیساریف با تجزیه و تحلیل اوضاع به این باور شده بود که مقصد سیاسی دوست محمد «متحد ساختن افغانستان و در آوردن همه قبایل افغانی زیر یک چتر و سپس دوری گزینی از پارس که در آن جا تلاش هایی برای استیلا بر کشور وی به مشاهده می رسید، بود. آن چه مربوط می گردد به مناسبات با روسیه و بریتانیا، او بنا به دلایلی که تا به امروز روشن نیست، به سوی روسیه متمایل بود و نسبت به انگلیسی ها بی اعتنا بود.»²⁹

.....منور و مزین بوده اعلی نشین سریر شاهنشاهی و صدر کزین اریکه صاحب کلاهی باشند بعد از بزم آراییی ایوان موالفت و وداد و پس از انجمن آراییی شبستان مودت و اتحاد مشهود رای جهان ارای خورشید اجلا آنکه چون فیما بین دودمان این محبت نشان و سلسله سدوزایی مخالفت و خصامت کلی و عناد جبلی واقع و سرکار عظمت مدار انگلیس بهادر در پرداخت حال شجاع الملک سدوزایی مایل و رنجیت سنگه که والی ملک پنجاب است و بسرکار انگلیس بهادر که مملکت هندوستان در قبضه تصرف آنها است قرب جوار دارد طریقه آمیزش با یکدیگر مربوط و پرورش مخالفان این دولت را مضبوط دارند و این بنده درگاه الله با سامانه و جمعیتی که بفرمان قادر مستعان مترتب شده است با گروه سکان مقابل و معارض چون آن دولت گردون رفعت را با دولت بهیه قاجاریه اتحاد کامل حاصل است هرگاه در پرداخت امور **مملکت افغان** و انتظام سلسله این دودمان نیز توجه شاهانه مصروف فرمایند اباً غبجداً و نسلأ بعد نسل این طبقه را که از توفیقات پادشاه بی همتا که قریب بیست لک خانه می باشند مرهون و ممنون خواهند ساخت

از مکارم اخلاق شریف و مراسم افکار لطیف متوقع چنان است که این سلسله جلیله را بقرار دودمان عظیم الشان دولت گردون رفعت قاجاریه **متصل بدولت فلک مرتبت خود سازند** انشالله تعالی هرگاه از آن جانب تقویت رسانی باشد از سلسله افغان متعلقه نیازمند بسا امورات و مطالبات شاهانه خواهد شد فقط

مهر: امیر دوست محمد غازی ؟ 1250 «-گ.

²⁸. اصغر بلگرامی، افغانستان و هند بریتانیایی، کابل، 1982، ص. 93.

²⁹. سنیساریف آ. ای.، «اوغانستان»، مسکو، 1921، ص. 220

یادداشت گزارنده: روشن است جنرال سنیساریف در هنگام نوشتن کتاب خود به دلیل در دست نداشتن منابع و مآخذ بایسته و نداشتن آشنایی کامل با اوضاع کشور در ارزیابی خود در زمینه دچار لغزش شده بود. نخست این که دوست محمد خان نسبت به انگلیس بی اعتنا نبود. او هنگامی که پیشاور به دست سیک ها افتاد و در بازپسگیری آن با نیروهای خود نومید شد، برای به دست آوردن آن به انگلیسی ها رو آورد. مگر، هنگامی که دید که انگلیسی ها پیش سر سیک ها ایستاده اند و در پی باز آوردن شاه شجاع به کشور هستند، ناگزیر گردید به روسیه و ایران رو بیاورد. چون پشت و پناه دیگری نداشت.

آن چه مربوط می گردد به نامه های دوست محمد خان عنوانی دربار ایران، نامه یی که امیر، عنوانی امیر کبیر، اتابک اعظم قائم مقام میرزا ابوالقاسم خان فراهانی- صدر اعظم ایران، نوشته است، در کتاب «افغانستان و ایران» نوشته داکتر یوسف حقیقی، 1383، در ص. ص. 360-361 آمده است.

همچنین نامه امیر دوست محمد خان عنوانی حاجی میرزا آقاسی- صدر اعظم ایران فرستاده بود که در کتاب *ایران و افغانستان: از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی*، نوشته بهمنی قاجار، چاپ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه ایران در ص. ص. 226-227 آورده شده است.

نخستین سفیر او- حاجی ابراهیم خان که برای بیان وضعیت کابل روانه دربار ایران شده بود، نامه دوست محمد خان را از نظر شاه ایران گذرانید.

همچنین امیر دوست محمد نامه یی عنوانی محمد شاه قاجار نوشته بود که این نامه دست محمد حسین خان- دومین سفیر او به دربار ایران فرستاده شده بود. گوشه یی از این نامه در ص. 213 کتاب «افغانستان و ایران» نوشته داکتر یوسف حقیقی، 1383، آورده شده است که متن کامل آن در کتاب: فریدون آدمیت، *امیر کبیر و ایران*، تهران، خوارزمی، 1348، ص. ص. 632 - 263 آمده است. آقای پیروز مجتهد زاده در باره این نامه در کتاب «*امیران مرز دار و مرزهای خاوری ایران*» می نویسد که این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد.

به گونه یی که دیده می شود، دوست محمد خان در آن برهه مناسبات بسیار خوبی با دربار تهران داشت و برای بازپسگیری پیشاور، نزدیکی با سرداران قندهار که تحت الحمایه ایران بودند، وقایه خود در برابر بازگشت شاه شجاع به یاری انگلیس و درهم کوبیدن کامران میرزای سدوزایی- حاکم هرات که از متحدان شجاع الملک و انگلیس و از دشمنان سرخست بود، با ایران نرد دوستی می باخت.

به هر رو، دوست محمد خان در نامه خود نوشته بود:
«از آن جا که از اوقات قدیم، بزرگان خانواده این بنده به صداقت و درستی مربوط و متوسل دودمان فلک بنیان اعلیحضرت شاهنشاهی بوده اند، این بنده نیز خود را یکی از متمسکین و متوسلین دودمان آن سلطنت عظمی انگاشته، چنان داشته ایم که این ولایت [کابل و مضافات آن] هم تعلق به مملکت ایران دارد... سبب عریضه نگاری در این وقت که اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه اسلام است، در جمیع این ولایت فتنه و فساد و اغتشاش عظیم از طائفه شقاوت نژاد سیک است.»

اگر چه چهارصد هزار خانوار از افغان و از طوائف حول و حوش و همسایه ها، آثار و علامات اطاعت به این خیرخواه صمیمی دارند و لیک به جهت عدم قدرت و توانایی من از برای مشغول ساختن و منظم نمودن این چنین گروه عظیم، قشون من منحصر شده است به بیست هزار سوار جرار و رشید و خوب و ده هزار پیاده و پنجاه عراده توپ... تا حال مغلوب آن طایفه بی دین نشده ام... و لیک تا کی می توانم در مقابل این طایفه نجس و مردار مقاومت نمایم... شهر قندهار که اشرف بلاد و شهر کابل که پایتخت افغانستان است، و بلاد و نواحی که با خراسان هم سرحد هستند، و همچنین مملکت خراسان و مضافات و لایات مفصله فوق جزو ممالک محروسه ایران است و در جمیع ممالک محروسه شاهنشاهی، نیک و بد این ولایات نیز از نیک و بد سایر اجزای مملکت ایران نباید جدا و سوا باشد و نباید از منافع دولت

روسیه مقارن با این زمان نفوذ نیرومندی در پارس، که در واقع متحد آن گردیده بود، داشت. بنا بر این، به پشتیبانی از آرمان شاه ایران مبنی بر تصرف هرات- واحه حاصل خیز و گرهگاه استراتژییک بر سر راه هند از طریق پارس می پرداخت تا از تحکیم سیطره بریتانیا (که سعی در قائم کردن کنترل خود بر منطقه مهم هرات داشت) بر آسیای میانه، جلوگیری کرده باشد.

دیپلماسی روسیه [به رهبری گراف نسلرودی-گ.]³⁰ ترجیح می داد این «کلید هند» را در دست سلسله قاجار پارسی وابسته به

علیه ایران محروم و بی نصیب بمانند... (همان جا، صص 632-633 بنا به نوشته پیروز مجتهد زاده، این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد. به نقل از مجتهد زاده، امیران مرز دار و مرزهای ایران، ص. 284).

دوست محمد خان در ادامه این نامه خود افزوده بود که اگر محمد شاه به او کمک نکند، و او نیز نتواند از عهده سیک ها برآید، آن گاه مجبور به کمک گرفتن از انگلیسی ها خواهد شد و نتیجه آن، چیزی جز سلطه انگلیسی ها بر افغانستان نخواهد بود. وی همچنین در این نامه خود، متذکر شده بود که بعد سلطه انگلیسی ها بر افغانستان معلوم نخواهد بود که «شعله های ظلم و تعدی آن جماعت تا در کجا و کدام مملکت خواهد شد».

کنت سیمونیچ سفیر روسیه نیز در خاطرات خود محتوای این نامه را تایید کرده می نویسد که تنها مقصود دوست محمد خان از ارسال نامه و سفیر دریافت کمک مالی از ایران بود که محمد شاه نیز این نامه را با نامه پر آب و تابی پاسخ گفته و وعده داده بود که نیروهای ایرانی به زودی به قصد نجات افغانستان از چنگ کفار به آن صوب عزیمت خواهند کرد. (سیمونیچ، خاطرات وزیر مختار، ص. 12)

همچنین ترجمه انگلیسی این نامه در کتاب موهن لال زیر نام *زندگانی امیر دوست محمد خان- امیر کابل* نیز آمده است که از سوی داکتر هاشمیان به زبان دری ترجمه و در امریکا به چاپ رسیده است. این نامه در ص. 236-238 جلد یکم کتاب آمده است.

نامه های امیر دوست محمد خان به دربار ایران را می توان در آثار زیر دید:

- 1- افغانستان و ایران، دکتر یوسف متولی حقیقی، 1383، مشهد.
- 2- ایران و افغانستان، محمد علی بهمنی قاجار، 1386، تهران.
- 3- گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان، نصیری مقدم، تهران، 1374-گ.

³⁰ گراف (کُنت) کارل نسلرود (1780-1862) وزیر خارجه روسیه از 1816 تا 1856 خدمت را از 1801 با کار در هیات روسیه در برلین آغاز کرد. از 1856 عضو شورای دولتی روسیه بود. او با روحیه ستایش از مطلق گرایی پروس پرورش یافته و شاگرد و هوادار مترنیخ بود. همکاری با دولت های اتریش و پروس را استوارترین تضمین در برابر خطر انقلاب می دانست و در همه پویایی خود از این اندیشه پیروی می کرد.

به خاطر تحکیم و در آتیه به خاطر بازآرایی دو باره «اتحاد مقدس» بارها منافع روسیه را با عقب نشینی در برابر اتریش و انگلیس در «مساله خاور» قربانی کرد. مگر سنجش های او در همکاری با اتریش و

روسیه ببینند. افزون بر این، پتربورگ در حفظ و گسترش روابط تجاری سودمند میان روسیه و افغانستان علاقه مند بود. هرات و در این جا نقش مهمی را به عنوان مرکز عمده ترانزیت بازی می کرد.

به هر رو، امیر دوست محمد با درک روشن این که در پشت سر اقدامات تهاجمی شجاع الملک و سیک ها بریتانیا هستند، تصمیم گرفت تا از روسیه در خواست کمک نماید.

به سال 1836 حسین علی خان- نماینده افغانی به پتربورگ فرستاده شد. او در راه پایتخت روسیه در اورنبورگ پایید. گراف (کنت) پیروفسکی- فرماندار کل اورنبورگ، یاور خود- ویتکیویچ را برای همراهی هیات دیپلماتیک افغانی به سانکت پتربورگ گماشت. در این حال، فرماندار به اطلاع تزار رساند که «بایسته است از حاکم کابل حمایت کرد، چون اگر به افغانستان سیک ها بیایند، امیدها برای روابط تجاری با این کشور نقش بر آب خواهد شد و اگر افغانستان را شجاع- دست نشانده انگلیسی ها بگیرد، آن گاه افغانستان فرمانبردار انگلیسی ها می شود و بریتانیایی ها در یک گامی رسیدن به بخارا قرار می گیرند. آسیای میانه زیر نفوذ آن ها خواهد رفت و بازرگانی آسیایی برهم خواهد ریخت. آن ها می توانند کشورهای همسایه آسیایی روسیه را نیز در برابر آن مسلح بسازند و آن ها را با بارود و ساز برگ و پول مجهز بسازند.»³¹

در پتربورگ تصمیم به گسیل هیات دیپلماتیک به افغانستان گرفتند که در راس آن ویتکیویچ- کارشناس مسایل خاور، که با زبان های بومی آشنایی داشت، گماشته شد. در دستور العملی که به او داده شده بود، نشاندهی شده بود که به آشتی میان «حاکمان افغانستان»- دوست محمد و کهندل خان- حاکم قندهار، مساعدت نماید.

افزون بر این، فرستاده روسیه می بایستی به آنان توضیح می داد که «روسیه بنا بر بعد مسافت نمی تواند به آن ها کمک واقعی نماید. مگر با این هم، در... آن ها شرکت صادقانه می ورزد و همیشه از طریق ایران به ارائه حمایت دوستانه به آن خواهد پرداخت.» او همچنین می بایست به حاکم کابل مبلغ دو

پروس و همچنان تضاد میان انگلیس و فرانسه با شکست رو به رو شد که در نتیجه در آستانه جنگ کریما (1853-1856) روسیه در عرصه بین المللی تجرید گردید. نسلرود پس از این جنگ برکنار و بازنشسته شد (برگرفته از دایره المعارف (دانشنامه) کبیر روسیه).

³¹. تاریخ نو کشورهای خاور خارجی، مسکو، 1952، ص. 398.

میلیون روبل نقد و به میزان دو میلیون روبل روسی را به شکل کالا می سپرد.³²

ویتکیویچ در راه کابل به قندهار رفت و در گفتگوهای ایرانی ها با کهنل خان شرکت کرد. در آن جا تصمیم گرفته شد پیمانی در برابر کامران- حاکم هرات که مورد حمایت بریتانیا بود، بسته شود. در ماه نوامبر 1837 به کابل- پایتخت دوست محمد خان رسید.

باید گفت که موقف رسمی ویتکیویچ نزد برخی از تاریخدانان شک و تردیدهایی را بر می انگیزد. برای مثال؛ س. ن. یوژاکف- یکی از پژوهشگران روسی سده نهم می نویسد: «... در این هنگام، افسر روسی- ویتکیویچ، به کابل رسید و با بسیار گرجوشی از سوی امیر دوست محمد خان پذیرایی گردید. او امیر را متمایل ساخت تا با روسیه همپیمان شود و تحت الحمایه روسیه درآید. ویتکیویچ مامور دولت روسیه نبود و روسیه به طور رسمی با اقدامات او همبستگی نشان نمی داد. مگر، نفس سمپاتی به روسیه در کابل، دولتمردان انگلستان را برآشفته و خشمگین ساخته بود.»³³

به هر حال، در چهارچوب پژوهش دست داشته بیشتر نه دایره صلاحیت های رسمی نماینده روسیه، بل دستاوردهای تکاپوهای او، آن هم نه تنها به سود روسیه، بل نیز افغانستان مهم پنداشته می شود و در همین نکته همه پژوهشگران هم آوا هستند: ویتکیویچ توانست ماموریت خطیر خود را انجام دهد- موفق شد در آشتی دادن دوست محمد و حاکم قندهار که برادر ناتنی اش بود و از یک پدر به دنیا آمده بودند؛ مساعدت نماید و آن ها را متمایل به اتحاد دفاعی با ایران در برابر تهدیدهای گستره جویی های بریتانیا گرداند. افزون بر این، نماینده روسیه شاید با پا برون نهادن از دایره صلاحیت های خود به دوست محمد

³². آقای کارگون این موضوع را از ص. 41 کتاب بابا خواجه یف: «مبارزات مردم افغانستان به خاطر استقلال» برگرفته اند که در بازنگاری کلمه «می سپرد» دچار لغزش شده، اند که در واقع «وعده می سپرد» است. باباخواجه یف به نوبه خود این مطلب را از ص. 108 اتوبیوگرافی دیوگامل نقل قول نموده است.

در واقع، ویتکیویچ چنین مبلغی را به دوست محمد خان نداده بود. در این باره در ص. 135 کتاب روسیه و و خاور می خوانیم: «بنا به یک رشته مدارک ویتکیویچ با دوست محمد خان در زمینه بهبود مناسبات بازرگانی روسیه و افغانستان به سازش هایی دست یافت. در این حال ویتکیویچ به نمایندگی از امپراتور روسیه (چیزی که بیرون از گستره صلاحیت او بود) وعده سپرد کمک مادی بی به میزان دو میلیون روبل نقد و دو میلیون روبل کالا- مبلغی که در آن برهه گیچه آور بود- به او ارزانی نماید. ویتکیویچ همچنین بدون هماهنگی با رهبران روسیه در سان پتربورگ، وعده داد که روسیه به دوست محمد خان در برگرداندن منطقه پیشاور یاری می رساند.»-گ.

³³. یوژاکف، س. ن. افغانستان و کشورهای همسایه آن، سان پتربورگ، 1885، ص. 36.

خان وعده کمک در بازپسگیری پیشاور به افغانستان را داد. همین نکته آخر بود که تا حد زیادی نتیجه موفقیت آمیز مذاکرات را تعیین کرد.

در این حال، ویتکیویچ ناگزیر بود در اوضاع دشواری عمل نماید- در آستانه ماموریت او، بریتانیایی ها [نماینده یی به نام-گ.] الکساندر برنز (برنس) را به کابل گسیل داشته بودند، که به او رهنمود داده شده بود تا دوست محمد را به سوی خود جلب نماید و با او مساله بستن پیمان در برابر ایران و روسیه را بررسی نماید.

امیر، به نوبه خود، بر مساعدت بریتانیا در مبارزه خود برای متحد ساختن افغانستان و بازگرداندن از سیک ها سرزمین های اشغالی افغان ها را سنجش داشت. مگر، استعمارگران تقاضای دوست محمد را مبنی بر وادار ساختن سیک ها در بازگرداندن پیشاور به افغانستان قاطعانه رد کردند و خود خواستار اخراج نماینده روسیه گردیدند. وانگهی امیر مذاکرات با برنس را برهم زد و با گرجوشی ویتکیویچ را پذیرفت.

محمد علی- تاریخ نویس سرشناس افغانی، ارزیابی تا حدود متفاوتی از وضع دارد: «در آن هنگامی که امیر سرگرم گفتگوها با برنس بود، بازیگر نوی در صحنه سیاسی ظاهر گردید- افسر روسی با نام خانوادگی ویتکیویچ. با ورود این مهمان ناخوانده، امیر در موقعیت دشواری قرار گرفت. رسم مهمان نوازی افغانی، مستلزم استقبال گرم از مهمان، (صرف نظر از آن که او چه کسی است) بود. امیر برای حفظ ماتقدم، در این مورد با برنس مشورت کرد. فرستاده انگلیس گفت که امیر اشتباه نخواهد کرد، اگر فرستاده روسیه را چنانی که این کار در میان ملل متمدن در زمان صلح مرسوم است، بپذیرد. امیر پس از دریافت چنین اطمینانی، از هیات روسی پذیرایی کرد.³⁴

کاربرد نا به جای اصطلاح «مهمان ناخوانده» در مورد ویتکیویچ را به وجدان خود نویسنده به دلیل عدم آگاهی احتمالی وی از حقایق مهم تاریخ کشور خودش واگذار می نمایم. آن چه مربوط می گردد به رفتار امیر در قبال ویتکیویچ، دیدگاه تاریخ نویس افغانی را می توان چونان یک ورژن پذیرفت: دوست محمد در آن هنگام زیر فشار و تاثیر نیرومند انگلیسی ها بود که او با آن ها مدت ها بود سر و کار داشت: در آن هنگام او هنوز امیدوار بود امتیازات مشخصی از آن ها به دست بیاورد، چون در آن اوضاع پیچیده، او تکیه گاهی نداشت و کسی نداشت تا به او امید ببندد.

³⁴ . Mohammad Ali. Afghanistan (the Mohammadzai Priod).kabal. 1959.

به گمان غالب، سخن بر سر خوشی محمد- کمونیست سرشناس هندی است که سال ها در کابل زیسته بود و محمد علی نام مستعار او بود. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به: نبرد افغانی استالین، ترجمه همین قلم.

روسیه دور بود ، او آن کشور را نمی شناخت و ماموریت [حاجی-گ.] حسین علی خان، که به پتربورگ رفته بود، بعید بود به او کدام وعده کمک را بیاورد. به جز از اطمینان به دوستی، که از پشتوانه تعهدات مشخص برخوردار نبود. بنابراین، امیر شاید در جستجوی زمینه برای تماس های آتی با روسی ها بود و ممکن می شمرد در این پیوند با انگلیسی ها به رایزنی بپردازد.

به هر رو، دیدگاه تاریخ نویس افغانی مبنی بر حسن نیت الکساندر برنس نسبت به نماینده روسیه تردید بر انگیز به نظر می رسد. چون برنس دستور روشنی از نایب السلطنه هند مبنی بر اخراج ویتکیویچ از افغانستان دریافت کرده بود. هر چه بود، دوست محمد و برادرش کهندل خان (حکمران قندهار) در نتیجه گفتگوها با ویتکیویچ، با تضمین روسیه، با ایران قرار داد همپیمانی بستند.

شاید هم امیر بازی دوگانه یی را پیش می برد: او با هر دو قدرت بازی می کرد با تلاش برای به دست آوردن سود هر چه بیشتر از رقابت آن ها، که او بر آن دست گذاشته بود. او از آمدن ویتکیویچ به کابل، برای اعمال فشار بر برنس بهره می جست. امیر هنگام دیدار با نماینده بریتانیا چنین وانمود می کرد که علاقه مند به آمدن هیات روسیه به کابل نیست و حتا پیام امپراتور روسیه را، که تنها در بر دارنده میل به گسترش بازرگانی و نیز حاوی تمنیات بی آلیشانه و دوستی بود، به او نشان داد.³⁵

در آینده، راهکار حفظ موازنه میان دو قدرت بزرگ، به بخش جدایی ناپذیر سیاست های حاکمان افغانی مبدل گردید.

در همین حال، رویارویی نمایندگان روسیه و انگلیس در کابل، آشکارا به سود روسیه انجامید: فرستاده شاه پارس به قندهار، گزارش داد که او میان پارس و حکمران قندهار قرار داد عدم مداخله در امور یک دیگر و مقابله در برابر گستره جویی کشورهای سوم با تضمین سفیر روسیه- گراف سیمونیچ به امضاء رسانده است.³⁶

³⁵. بلگرامی، ص. 101 (برگرفته از: موهن لال، *زندگانی امیر دوست محمد خان*، جلد یکم، لندن، 1846، ص. 88).

یادداشت: این کتاب چندی پیش از سوی استاد داکتر هاشمیان در امریکا به دری ترجمه و چاپ شده است.

³⁶. همان جا، ص. 94.

برنس که به مقصد نرسیده بود، در ماه اپریل 1838 افغانستان را ترک گفت.³⁷

ماموریت پیروزمند ویتکیویچ، فرصت راستینی را برای برپایی پیوندهای دیپلماتیک پایدار میان روسیه و افغانستان فراهم آورد. البته، چنین وظیفه‌ی در حیطه صلاحیت‌های نماینده روسیه شامل نبود، اما پویایی او بی تردید به پرداز یک تصویر مثبت از روسیه نزد حاکمرانان افغانی مساعدت می‌کرد. تصویر کشوری، که به دنبال کمک به افغان‌ها در روزهای دشوار تاریخ آن‌ها بود و در ظاهر خواستار هیچ چیزی در عوض نبود.

با این حال، این فرصت‌های مساعد تحقق نیافتند. دیپلماسی بریتانیا بر سانکت پترزبورگ که برای آن در آن هنگام مسائل مربوط به حل‌نشدن مساله نامنهاد «خاور» (که در چهارچوب آن روسیه به نبرد امپراتوری عثمانی در برابر مصر³⁸ درگیر شده بود) مهم‌تر بود؛ فشار آورد. روسیه می‌ترسید با بریتانیا (که به پشتیبانی آن در زمینه مساله گذرگاه‌های آبی تنگه‌های دریای سیاه³⁹ امیدوار بود) در خاورمیانه درگیر نبرد آشکار گردد.⁴⁰

³⁷ در ص. 134 کتاب *روسیه و خاور*، ترجمه عزیز آریانفر در زمینه چنین می‌خوانیم: «در پایان ماه مارچ 1338 برنس چونان کسی که از عهده مسولیت‌های گذاشته شده بر دوشش برنیامده است، از افغانستان فراخوانده شد و در آغاز ماه می همان سال قلمرو دوست محمد خان را ترک گفت. -گ.

³⁸ در این هنگام، ترکیه درگیر جنگ با محمد علی پاشای مصری بود. روسیه با بهره‌گیری از فرصت، در پی به دست آوردن امتیازهایی از ترکیه در مساله تنگه‌های آبی راهبردی آن کشور بود. -گ.

³⁹ منظور از تنگه‌های داردانل و باسفور ترکیه است که دریای سیاه و دریاچه مرمر را با دریای مدیترانه پیوند می‌دهد. -گ.

⁴⁰ یکی از دلایلی که سبب عقب‌نشینی روسیه در این مساله گردید، این بود که روسیه در این برهه در پی بازآرایی «اتحاد مقدس» در برابر فرانسه بود. این اتحاد در اثر پاگیری «بحران خاور» از هم فروپایده بود. روسیه که فرانسه را بزرگترین خطر در اروپا می‌دانست، حاضر بود به خاطر تشکیل دوباره اردوگاه ضد فرانسه از بسیاری از منافع سیاست خارجی خود چشمپوشی نماید.

مسایل بالکان، پیروزی روسیه، بر ترکیه و «درد سر افغانستان» مانع شکلگیری دوباره این اتحاد بود. پس از آن که مساله افغانستان در 1939 در سیاست جهانی مطرح گردید، تنش‌ها میان انگلیس و روسیه بسیار افزایش یافت. چون روس‌ها به هیچ‌رو خواهان جنگ با انگلیس نبودند، و از سوی دیگر، در رویارویی با خطر فرانسه در اروپا به همکاری انگلیس نیازمند بودند، بر آن شدند در برابر انگلیس در افغانستان کوتاه آیند. در واقع عقب‌نشینی در افغانستان، یک رشوه سیاسی به انگلیس بود.

روس‌ها تنها به این کار بسنده نکردند. در 1840 نیکلای یکم حاضر گردید از سازشنامه سودمند اونکیار-اسکلیسک با ترکیه نیز بگذرد و کنوانسیون لندن با اشتراک چهار کشور (روسیه، اتریش، انگلیس و پروس)

گراف کارل فون نسلرودی- وزیر خارجه روسیه می کوشید به انگلیسی ها اهداف بازدید ویتکیویچ را از کابل توضیح بدهد: «ما در برابر انگلیس صادقانه اعتراف می کنیم که یک افسر روسی چندی پیش به کابل برای به دست آوردن اطلاعات مربوط به بازرگانی گسیل گردیده بود... تا روشن نماید که داد و ستد با کشوری که روسیه با آن تا همین اکنون هیچ رابطه‌ی ندارد، چه سودی برای بازرگانان ما می تواند در بر داشته دارد. حکومت ما بر آن شد تا نماینده پیشاهنگی را با نامه‌ی در پاسخ به آن پیامی که [امیر افغان] به ابتکار خود به ما فرستاده بود، [به آن جا-گ.] گسیل دارد».⁴¹

با این هم، در انگلستان کارزار پرهنگامه و پر سر و صدای سیاسی به رهبری پالمستون- وزیر خارجه به راه افتاده بود، که سخن از «داشتن اندیشه‌هایی در روسیه که تهدید کننده امنیت متصرفات انگلیس در آسیا اند»، می گفت.⁴²

بیست و هشتم اکتبر 1838 سفیر بریتانیا در پتربورگ، یادداشتی به وزارت خارجه روسیه سپرد، که در آن آمده بود که «عوامل» روسیه «در پارس و افغانستان»⁴³ در روحیه ضد بریتانیایی و محاصمت با منافع بریتانیا عمل می کنند».⁴⁴

وانگهی، دولت روسیه گراف (کنت) سیمونیچ (Simonich) - سفیر خود در تهران را به پتربورگ فرا خواند و از پشتیبانی پارس که تلاش می ورزید هرات را بگیرد، دست برداشت. همزمان با آن، پتربورگ تلاش می ورزید لندن را آرام بسازد که به آگاهی شاه ایران و حکمران قندهار رسانده شده است که روسیه نمی تواند تضمینی برای قرار داد افغان و پارس بدهد.

همزمان با آن، بریتانیایی ها با آوردن اسکادران رزمی دریایی در خلیج پارس و گرفتن جزیره خارک، بر تهران فشار نظامی آوردند. شاه ایران ناگزیر گردید از محاصره به درازا کشیده هرات که از سوی روسیه پشتیبانی می شد، دست بردارد.

که بر پایه آن ترکیه زیر کنترل باهمی این چهار کشور قرار می گرفت، را بپذیرد. -گ.

⁴¹. گانکوفسکی، *شوروی و کشورهای خاور: روسیه و افغانستان*، مسکو، ص. 53.

⁴². سیمونیچ، ای. او. خاطرات وزیر مختار، 1832-1838، مسکو، 1967، ص. 164.

یادداشت: این کتاب از سوی داکتر یحیی آریانپور به پارسی برگردان و در تهران چاپ شده است. -گ.

⁴³. به گمان غالب، این نخستین باری است که «افغانستان» چونان نام کشور ما به گونه رسمی در روسیه به کار رفته باشد. پیش از این، دست کم بنده با کلمه «افغانستان» در آثار روسی بر نخورده ام. -گ.

⁴⁴. گانکوفسکی، *شوروی و کشورهای خاور: روسیه و افغانستان*، مسکو، ص. 54.

در سر انجام، ویتکیویچ افغانستان را ترک گفته، شتابان به سنت پترزبورگ شتافت تا گزارش خود را به وزارت خارجه ارائه کند. مگر؛ حکومت تزاری دیگر از او رو گردانیده بود و گراف کارل فون نسلرودی- وزیر خارجه، پویایی های او را نادیده می انگاشت [و چنان نشان می داد که انگار او را نمی شناسد- گ.].

جنرال سنیساریف (Snesarev) در باره او می نویسد: «تاریخچه ویتکیویچ تا کنون روشن نگردیده است و در تاریکی مانده است. درگذشت زودرس او به همان پیمانۀ تاریک است که آغاز بالاروی او [از نردبان مدارج رسمی-گ.]. مشی سیاسی نیرومندی که او پیش گرفته بود، ممکن است بسیار پیش از وقت بود و نا به هنگام از هم گسیخت. به گونه یی که روشن است، ویتکیویچ با رسیدن به پتروگراد و برخوردن با پذیرایی سرد، دست به خودکشی زد.⁴⁵

بریتانیایی ها با خشنودی و شادمانی، نیشخندگونه گزارش می دهند که نسلرودی گویا این که ویتکیویچ را که خود را [به وزارت خارجه-گ.] معرفی کرده بود، نپذیرفت و دستور داد به او پیام بدهند که «ویتکیویچ را نمی شناسد و تنها [چیزهایی-گ.] در باره کس ماجراجویی به نام ویتکیویچ شنیده است، که در این اواخر سرگرم انتریک های گوناگونی در کابل و قندهار بوده است. بدون آن که در زمینه صلاحیت هایی [بایسته-گ.] داشته باشد».⁴⁶

پتربورگ با ضرب صفر نمودن پیروزی های ماموریت ویتکیویچ، شانس تحکیم [مواضع خود-گ.] در افغانستان را فرو گذاشت و با این کار، دست های انگلیسی ها را که با بهره گیری از فاکت آمدن هیات دیپلماتیک روسیه به کابل چونان بهانه یی در پاییز 1838 در برابر آن آغاز به جنگ نمودند، باز گذاشت. این

⁴⁵ خالفین در شماره دهم سال 1996 «تاریخ نظامی» در مقاله «درامه یی در اتاق مهمانخانه «پاریس» [پتربورگ] می نویسد: به تاریخ هشتم ماه مه 1839 ویتکیویچ را در یکی از اتاق های مهمانخانه «پاریس» پتربورگ (واقع در خیابان بزرگ دریایی) مرده یافتند. در یادداشت یافت شده در اتاق مهمانخانه نوشته شده بود که او تصمیم گرفته به زندگی خود پایان بدهد و در آستانه مرگ اسناد و یادداشت های خود را سوختانده است. با این هم راز کشته شدن او تا به امروزه سان معمایی مانده است.»

⁴⁶ سنیساریف، آ. ای، افغانستان، مسکو، 1921، ص. 220 و نیز

Kaye. History of the war in Afghanistan. V. I. p. 209

در این پیوند، در ص. 137 کتاب *روسیه و خاور* می خوانیم: «... ویتکیویچ که در پایان اپریل 1939 به سان پتربورگ رسید، با آن که از سوی ل. گ. سینیائوین- رییس نو دیپارتمنت آسیایی (که درست چندی پیش به این کرسی گماشته شده بود) پذیرایی گردید، از کار برکنار گردید. به گمان بسیار گماشتن سینیائوین به جای رادوفینیکین نیز شاید زیر تاثیر همین رخداد داراماتیک رخ داده باشد-گ.»

بود که انگلیسی‌ها کابل را اشغال کردند و شجاع الملک دست نشانده خود را که به زور سر نیزه نیروهای نیروهای خود آورده بودند، بر تخت نشانده.

امیر دوست محمد، زیر فشار نیروهای بریتانیایی، «به گریز به شمال ناگزیر شد و سپس هم به بخارا رفت- جایی که عملاً به گروگان مبدل گردید.⁴⁷ در آن هنگام هم او هنوز به یاری روسیه امیدوار بود. اما بیهوده. در پاییز 1841 او به افغانستان برگشت، به جمع آوری نیروهای شبه نظامی دست یازید و حتی توانست نیروهای بزرگ انگلیسی را شکست هم بدهد، اما پس از چندی تسلیم آنان شد و به هند فرستاده شد.

⁴⁷ در این جا بایسته است که از رفتار زشت، زننده، ناشایست و ناجوانمردانه امیر نصرالله خان- امیر المومنین! مغنیتی ازبیک تبار نیمه دیوانه بخارا در برابر امیر دوست محمد خان در هنگامی که سپاهیان بیگانه کشور همسایه اش را اشغال نموده بودند و در آن کشور اسلامی رودباری از خون روان بود و امیر آن به خانه اش پناه آورده بود، یاد آور شویم:

به نوشته فرخ- سفیر ایران در دربار امان الله خان در کتاب «تاریخ سیاسی افغانستان» در ص. 184، «...امیر نصرالله خان... احترامی را که لازمه مقام امیر دوست محمد خان بود، به عمل نیاورد و ضمناً سوء قصدی نسبت به سردار شیر علی خان که هنوز خط جبینش نرسته و وجاهت سیمایش به حد کمال بود، نمود و او را جزء پیشخدمتان خود قرار داد. امیر دوست محمد برای حفظ ناموس، هر قدر امتناع نمود، موثر واقع نگردید تا لاعلاج شبانه با کسان از بخارا فرار نمود.

امیر بخارا جمعیت زیادی را به تعاقب او مامور نمود و ضمناً دستور داد که در موقع عبور از جیحون، امیر را غرق نمایند. مشارالیه استنباط نموده، از عبور از جیحون امتناع و به طرف بخارا رجعتش دادند. در آن جا نیز به قدری دچار تنگدستی شد که لوازم و مایحتاج خود و کسانش را به معرض بیع گذارد و امیر بخارا نهایت بی شرافتی و بدجنسی و لئامت را نسبت به امیر دوست محمد خان و کسانش اجرا نمود.

بالاخره پسرها و برادر زاده های امیر با عده ای از گماشتگان مشارالیه شبانه از بخارا فرار کردند.

امیر بخارا مجدداً جمعی را به تعاقب و دستگیری آن ها مامور و در چراغچی به سردارها رسیده زد و خورد شروع شد. بخاراییان به واسطه کثرت غلبه نمودند. سردار سلطان احمد خان و سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبر خان مجروح شده، سردار سمندر خان و سردار جهان گل خان مقتول و بخارایی ها در نهایت بی شرافتی و بی شرمی، مهمان ها را اسیر کرده، به بخارا معاودت داده و همه را محبوس نمودند.

امیر دوست محمد بعد از چندی با وسایل، پسرها و برادر زاده ها را مستخلص ساخته و با زحمت زیاد از امیر بخارا اجازه گرفته روانه تاشقرغان و کابل نمود.»

یادداشت: در کدام جایی خوانده بودم که با امیر دوست محمد خان با میانگیری نمایندگان ایران که در این هنگام در بخارا به سر می برده اند، رهایی یافته بود. دردمندان هر چه اندیشیدم، نام کتاب را به یاد نیاوردم.-گ.

با این همه، استعمارگران نتوانستند زمان زیادی در افغانستان بپایند. در جنوری 1842 در کابل خیزش مسلحانه‌ی آغاز گردید، که در روند آن الکساندر برنس- رزونت انگلیس کشته شد. انگلیسی‌ها ناگزیر گردیدند با رهبران شورشیان گفتگو نمایند و در سر انجام از کشور خارج شوند.

شاه شجاع کوشید با پیوستن به حامیان خود از کشور بگریزد. مگر به دست یکی از خان‌های افغان به عنوان یک خائن کشته شد. در راه عقب‌نشینی به سوی هند همه ارتش (16 هزار نفری) هندی- انگلیسی از سوی شبه‌نظامیان قبایل پشتون کشته شدند.

تلاش دوباره انگلیسی‌ها برای اعاده جایگاه خود در افغانستان که همراه با سرکوب گسترده باشندگان غیر نظامی بود، نیز شکست خورد و در دسامبر سال 1842 آن‌ها دوباره نیروهای خود را عقب‌کشیدند. نخستین جنگ انگلیس و افغان این گونه پایان یافت.

دوست محمد از تبعید دوباره برگشته و قدرت را به دست گرفت، که کار متحد کردن کشور را پی گرفت و خان‌نشین‌های نیمه مستقل ازبیک شمال هندوکش را تابع خود گردانید.⁴⁸ امیر که به موقع کمک‌های وعده داده شده از سوی روسیه را دریافت نکرده بود، دیگر با انگلیسی‌ها به مفاهمه رسیده بود.

⁴⁸. در واقع، در این دوره دوست محمد خان دیگر به یک دست‌نشانده و عروسک خیمه شب‌بازی انگلیسی‌ها مبدل گردیده بود. او از ادعاهای خود بر پیشاور دست‌کشید و ماموریت یافت برنامه‌های انگلیسی‌ها را در زمینه ایجاد یک کشور بوفر (پوشالی یا حایل) میان متصرفات هندی انگلیس، متصرفات آسیای میانه‌ی روسیه و ایران به نام «افغانستان» پیاده کند.

در همین راستا، انگلیسی‌ها او را با جنگ افزار (تفنگ و توپخانه) و پول تامین کردند و وظیفه یافت خاک‌های خان‌ها و میرهای شمال هندوکش و نیز قلمرو زیر اداره برادران و برادر زاده‌های خود (قندهار و هرات) را به سرزمین خود وصل نماید. این بود که به رغم پشتیبانی‌های جوانمردانه و فداکاری‌های بی‌دریغ حکمروایان ازبیک خلم، میمنه و کندز در دوره جنگ با انگلیسی‌ها (در نبرد بامیان ازبیک‌ها 6-8 هزار سوار را به کمک او گسیل داشته بودند و در نبرد کابل به رهبری وزیر اکبر خان، شش هزار سوار ازبیک بودند که در جنگ تپه بی بی مهر و کمر سپاه انگلیس را شکستند)، نبرد خونباری را در برابر آنان به راه انداخت که منجر به کشته و زخمی شدن هزاران نفر از باشندگان استان‌های شمالی گردید و این‌گونه هسته نفاق و استخوان‌شکنی و برادر کشی در کشور نهادینه شد.

به ویژه بیدادگری‌های نوه خوخواار و ددمنش او- عبدالرحمان خان شایان یادآوری است که به گواهی کاتب هزاره در سراج تواریخ در نبرد کندز و تالقان بیش از پانزده هزار نفر را کشته بود. -گ.

در واقع، با ماموریت ویتکیویچ آغاز مرحله رویارویی آشکار میان روسیه و بریتانیا در منطقه، که پسان ها «بازی بزرگ» نام می گیرد و نزدیک به یک سده به درازا می کشد.⁴⁹

مقارن با این زمان، عوامل انگلیسی به خان نشین های آسیای میانه- خیوه و بخارا رخنه نموده و به جمع آوری اطلاعات برای اقدامات آینده به منظور قائم نمودن کنترل بریتانیا بر آن ها می پردازند.

پتربورگ که از برنامه های پهن سازی گستره استعماری لندن، نگران گردیده بود، دلچسپی بیخی قابل درکی به آسیای میانه پیدا می نماید: به سال 1820 روسیه هیات دیپلماتیکی را به بخارا گسیل می دارد و در سال 1833 بنا به دستور دولت روسیه، پ. ای. دیمیزون (Demezou) - ترجمان کمیسیون اورنبورگ با ماموریت سری یی به آن جا می آید که به جمع آوری انبوهی از اطلاعات دارای بار جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی می پردازد. به سال 1835 ویتکیویچ نیز با ماموریت همانندی از بخارا بازدید می کند.

هدف اصلی روسیه در آسیای میانه، گسترش بازرگانی بود که بریتانیا در آن جا به گونه فزاینده یی چونان رقیب بالقوه آن تبارز می کرد. بورژوازی بازرگانی- صنعتی نوزاد روسیه به گسترش بازار برای فروش فرآورده های خود و یافتن منابع مواد خام نیاز داشت و برای آن آسیای میانه در این راستا دلچسپی بزرگی را بر می انگیخت.

با این حال، در اوضاع سلطه استبداد قرون وسطایی رژیم های حاکم بر خان نشین های آسیای میانه و بیگانه ستیزی سنتی نسبت به خارجی ها (در خیوه در آن هنگام بازارهای برده فروشی برپا بود و بنا به برخی از داده های شاید اغراق آمیز نزدیک به سی هزار اسیر روسی نگهداری می شد)، امنیت تجارت می توانست تنها با برپایی کنترل سیاسی و نظامی روسیه بر منطقه تضمین گردد. این گونه اندیشه استعمار روسی آسیای میانه زاییده شد.

استعمار واقعی، یعنی گستره جویی نظامی پویای روسیه در منطقه به طور کامل پس از جنگ کریمما (1853-1856) پهن گردید. اما رویارویی سیاسی میان روسیه و انگلیس درست با ماموریت ویتکیویچ آغاز گردید.

⁴⁹. به پندار گزارنده این بازی کنون هم با شدت تمام ادامه دارد که در مرحله کنونی می توان آن را بازی بزرگ نو (نئو گریت گیم) خواند.-گ.

به هر رو، سرنوشت آینده افغانستان تا حد زیادی با سیاست های دو رقیب استعماری در منطقه رقم می خورد. با این حال، تأثیر هر کدام از آن ها بر افغانستان به هیچ رو با هم «هم ارزش» نبود. در هنگامی که انگلستان در نتیجه دو جنگ با سیک ها (1845-1846 و 1848-1849) دولت پنجاب را از میان برداشته و در 1857-1859 شورش گسترده هند را سرکوب نموده بود، و با پویایی مرزهای متصرفات استعماری خود را در منطقه توسعه می بخشید، دولت روسیه پس از چشمپوشی از دستاوردهای میسیون ویتکیویچ، برای مدت درازی [نزدیک به چهل سال] - گ. [افغانستان را بیرون از گستره منافع خود رها کرده بود.

در این اوضاع، امیر افغانستان ناگزیر بود با بریتانیا نزدیک گردد. علت بلافصل این کار- تمایل او مبنی بر کمرنگ ساختن تهدید هرات از سوی پارس به کمک انگلیس بود.⁵⁰

⁵⁰. در واقع، امیر دوست محمد خان پیش از اشغال کشور از سوی انگلیس؛ به خاطر بازپسگیری پیشاور، نه تنها هرات را به شاه پارس بخشیده بود (زیرا ترجیح می داد تا هرات به دست ایران باشد تا این که به دست کامران- دشمن خونی اش، که به دلیل «غصب تخت و تاج پدرش- شاه محمود» و تجاوز به خواهرش و ربودن جواهرات گرانبهایش از جمله کمر بند مرصع وی؛ دشمنی شان آشتی ناپذیر بود)؛ بل نیز قندهار و کابل را هم چونان استان های ایران در چهارچوب «کنفدراسیون ایران و سردارنشین های افغانی» پیشنهادی روسیه به رسمیت شناخته بود. چیزی که از سوی کنت سیمونیچ- سفیر روسیه در تهران رسماً تایید شده بود.

این بار که انگلیس در برابر او وظیفه گرفتن خان نشین های ازبیکی و تاجیکی شمال، قندهار و هرات و تشکیل کشور «افغانستان» را گذاشته بود، و روسیه و ایران نیز زیر فشار انگلیس کارزار افغانستان را رها نموده بودند و دیگر دشمن سرسختش کامران زنده نبود و سردار کهن دال خان- یگانه حریف نیرومندش نیز درگذشته بود و قندهار زیر فرمان او بود؛ دیگر مانعی در برابر دستیابی او به هرات دیده نمی شد.

از این رو، در آن برهه که سردار سلطان احمدخان- برادر زاده امیر حکمران دولت مستقل هرات بود، و ایران بر پایه عهدنامه پاریس از هرات دست کشیده بود، دیگر تهدیدی از سوی آن کشور بر هرات متصور نبود که باید کمرنگ می شد.

از دیدگاه گزارنده، دو مشکل بزرگ کشور که تا کنون هم گریبانگیر آن است و در آن هنگام در برابر امیر دوست محمد خان هم بود؛ او را ناگزیر می ساخت دست به دامان یک قدرت بزرگ خارجی بزند:

- 1- نبود تولید در کشور و در نتیجه نبود درآمد کافی برای نگهداری لشکر و دولت.
- 2- سیطره فرهنگ قبیله یی که خانه جنگی و درگیری بی پایان مدعیان قدرت بر سر حاکمیت از ملزومات آن است.

درست امیر دوست محمد به خاطر همین دو چیز بود که از همه چیز گذشت- از استقلال، آزادی و آبروی کشور. دردمندانۀ چنین روشی تا به امروز ادامه دارد.-گ.

با این حال، در سال 1855 انگلیسی‌ها توانستند بر او یک قرار داد دارای بار کلی را تحمیل نمایند که افغانستان را در موقعیت همپیمان آن‌ها در می‌آورد که تعهد می‌سپرد «دوست دوستان و دشمن دشمنان» کمپانی هند شرقی باشد. به نوبه خود، آن‌ها متعهد به احترام به تمامیت ارضی افغانستان، و عدم دخالت در امور داخلی آن و کمک با اسلحه و پول گردیده بودند.

افغانستان، در این حال، زمین‌های آبایی خود از جمله منطقه سردار نشین پیشاور را که پیشتر از سوی سیک‌ها به رهبری رنجیت سینگ و سپس از سوی استعمارگران بریتانیایی در سال 1849 گرفته شده بود؛ از دست می‌داد.

در این میان، روسیه پس از شکست در جنگ کریمه (1853-1856) ناگزیر گردید، به بازنگری در [دکترین-گ.]. سیاست خارجی خود بپردازد و نوک پیکان آن را در راستای گستره جویی‌های بعدی به سوی آسیای میانه نشانه بگیرد، که این کار بیشتر بر پایه ملاحظات اقتصادی استوار بود. ابتکار پیش‌گیری سیاست تازه در دست آ. م. گورچاکف (Gorchakov) وزیر خارجه نو بود.

در چهارچوب «سیاست نو خاوری» به سال 1857، روسیه به امیر دوست محمد خان پیشنهاد کرد تا «نماینده دیپلماتیک روسیه-ن. و. خانیکف⁵¹ - خاور شناس با تجربه را بپذیرد. هیات او از راه تهران به هرات رسید و به گرمی از سوی حاکمران محلی پذیرفته شد.⁵² مگر، امیر کابل به تعهدات خود به بریتانیا وفادار ماند: زیر فشار دولت هند بریتانیایی، که هشدار داده بود که هرگونه پذیرایی از هیات روسیه در کابل چونان عمل خصمانه ارزیابی خواهد گردید، دوست محمد [خان] از پذیرفتن نماینده تام‌الاختیار روسیه خود داری ورزید.⁵³

امیر در این دوره هنوز هم به بریتانیایی‌ها اعتماد داشت و برای توجیه این کار آوندهای معینی داشت: لندن در این هنگام در منطقه «سیاست مرزهای بسته» («مشی دفاعی») را پیش گرفته بود و آشکارا در مورد ادعاهای خود به خاک‌های واقع در شمال باختری متصرفات استعماری خود در هند، سخن نمی‌گفت. افزون بر این، انگلیسی‌ها پشتیبانی خود از تمایل امیر برای

⁵¹ خانیکف پس از بازگشت از سفر هرات و پارس، سفرنامه معروف خود را نگاشت که در بردارنده اطلاعات بسیار مهم در باره آن دوره و نیز آگاهی‌های سودمند فرهنگی، جغرافیایی و تبارشناسیک است. این اثر مهم از سوی داکتر یغمایی به زبان پارسی ترجمه و در تهران چاپ شده است. -گ.

⁵² در آن هنگام سرزمین ما کماکان به چند سردار نشین و امیر نشین و خان نشین تقسیم شده بود که امیر دوست محمد خان تنها بر کابل و غزنی و کوهستان و بخشی از هزارستان فرمان می‌راند. حکمران دولت هرات در آن هنگام سردار سلطان احمد خان بود که مستقل بود. -گ.

⁵³ بلگرامی، ص. 139.

گرفتن هرات، که پارس بر آن ادعا داشت، پشتیبانی می کردند.
انگلیسی ها در سال 1863 رسماً هرات را چونان بخشی از *افغانستان* به رسمیت شناختند.⁵⁴

⁵⁴. همان جا، ص. 141.